

متن کوتاه زیر مسئولیت یک جدل طبقاتی را به عهده گرفته است. قصد ما این است که در دنیایی که هنوز طبقه کارگر نیازمند سامانمایی فکری و عملی خود است، عده‌ای کماکان در "بحر" "ملل" و حقوق آنان غوطه می‌خورند. اینان هنوز با وامداری از تفکراتی که شاید حتی خود بگونه‌ای مدعی نقد آن نیز باشند، به همان چیزی مشغولند، که طبقه کارگر را بیش از قرن‌ست که به بیراهه برده است. اینان هنوز با تبختر ویژه‌ای در نقش همان آقا "روشنفکر" آن در جامعه جولان می‌دهند. هنوز هم جزء طبقه نیستند، بلکه "برای طبقه" در فشانای صدقه می‌دهند. پشت سری را هم که دیگر افشا شده نمی‌بینند، قصدشان تکرار یک اکتبر آینده است. هسته کمونیستی

چپ‌های "مارکسیست" و "لنینیست" و فرجام تاریخی آنها

چپ عنوان عامی است که دقیقاً بعد از انقلاب و پارلمان بورژوازی فرانسه به عرصه اصطلاحات مبارزه اجتماعی-تاریخی پیوند خورده است. اما با پایه‌گذاری "مارکسیسم"، توسط عده‌ای از "روشنفکران پرولتاریا"یی، تدریجاً به جنبش مشخص و طبقاتی کارگران نیز گره زده شد. این موقعیت بویژه در زمانی رنگ و نمای مشخص‌تری یافت، که "لنینیسم" نیز به منصف ظهور رسید، و اندک اندک "جنبش‌های ملی"، و ... در کنار مفهوم مبارزه طبقاتی جا داده شده، و نهایتاً به جایگاه خاصی دست یافتند.

البته هنوز در زمان حیات لنین این عنوان، جنبه عمومی بخود نگرفته بود، و تنها برای ترسیم گرایشی، بویژه از سوی لنینیست‌ها تحت عنوان "چپ روی" اطلاق می‌شد. بویژه آنکه لنین و همراهان در آن زمان بیشتر اصطلاح عاریتی "سوسیال دموکرات" را در مورد خود بکار می‌بردند. اما از همان زمان و بعدترها با دگر دیسی هر چه بیشتر در رفتار اجتماعی و برنامه‌های "مارکسیست-لنینیست"‌ها، این عنوان جایگزین عامی برای مشخص نمودن یک جنبش "خلقی" بجای مبارزه مشخصاً طبقاتی کارگری شد.

توضیح روند این جایگزینی، خود شامل پروسه‌ای است، که ابتدا از سوسیالیسم علمی به عنوان یک دستاورد زبده تاریخی و مختص جنبش طبقاتی کارگران، و در مقابل ایده‌هایی که مارکس خود آنها را با عنوان "سوسیالیسم تخیلی" توصیف نموده بود، چیزی بنام "مارکسیسم" ساخته شد، و نگاه طبقه کارگر را از یک نظریه دورانساز علمی و طبقاتی، مجدداً به یک نگرش ایدئولوژیک منحرف نمود.

"مارکسیست"‌ها از قرار معلوم از این پس کسانی بودند، که به جای نظریه علمی سوسیالیسم، که قرار بود سنگ بنای فرهنگ نوین جنبش طبقاتی کارگران شود، و مبارزه خود را با آن آمیخته سازد، خود به کتابداران و متولیان ویژه آن تبدیل شدند.

این واقعیت تنها به این دلیل می‌توانست شکل بگیرد، که "مارکسیست"‌ها خود را با تعاریف عصر روشنگری بورژوازی منطبق می‌یافتند. ایده‌هایی را که میراث عصر روشنگری بود، اکنون کسانی را هم که مایه‌ای از آگاهی طبقاتی کارگری داشتند، بر آن داشت، تا خود را اندیشه‌ورزان این جنبش ارزیابی نمایند. و خود را در مقامی یافتند، که راه تاریک این جنبش طبقاتی را به مدد مشعل آگاهی ایدئولوژیک خود در جایگاه نماینده‌گی کارگران روشن بدارند. حقیقت چنین پراکتیکی نمی‌توانست نهایتاً به چیز گویایی جز این فرا رود، که همان تقسیم کار تاریخی شکل یافته در جامعه طبقاتی را دوباره به جنبش کارگری تسری ندهد. تحت این آموزه‌های ایدئولوژیک جدید "مارکسیست"ی، دوباره طبقه کارگر بایستی به کار پیدی خود ادامه می‌داد، تا "روشنفکران پرولتاریا"یی به کار ذهنی آن سر و سامان دهند. نهایتاً سوسیال دموکراسی و بویژه "لنینیسم" پرچمدار و مفسر این روند اجتماعی و تاریخی شدند. ایده‌ها و آموزه‌های لنین در این مورد در کتاب "چه باید کرد" معرف بارز و تاریخی این مسئله می‌باشند.

ایده‌های لنین بویژه با آن روحیه آسیایی، نه تنها فاتحه خوان آگاهی و استقلال طبقه کارگر با جذب سوسیالیسم علمی است، بلکه نمودار کاملی از تئوریزه و تلاش در جدایی ایده و پراکتیک و تحقیر توانایی طبقه کارگر در عمل نمودن آن با توجیهاتی بظاهر انقلابی است.

این روند با تأثیر بسیار قاطع خود بر جنبش طبقاتی کارگران دو واقعیت را میسر نمود. از یک سو عامل دوری طبقه کارگر از فرهنگ نوین علمی-طبقاتی مربوط به خود شد، و از سوی دیگر برای خود مبشران این ایدئولوژی "مارکسیست"ی، شرایطی را فراهم نمود، تا به مدد همین تئوری منبعث از تقسیم کار پیدی و ذهنی جامعه طبقاتی، پراکتیکی را در برنامه خود قرار دهد، که به هیچ روی نسبتی با منافع طبقه کارگر که نداشت هیچ، در مقابله تاریخی با آن نیز بود.

واقعیت تئوری لنینی، واقعیت جبران کمبود آن انقلاباتی بود، که اگر در اروپا به نتیجه رسیده بودند، اما در بخش اصلی جهان و بویژه در جغرافیای سیاسی-آسیایی شکلگیری لنینیسم، هنوز به چیزی دست نیافته بود. بدین ترتیب گرایش عملی و پتانسیل این تئوری، یک انقلاب بورژوازی به سبک آسیایی بود، که این تئوری به پایان رساندن آن را با مشرب فرمایشی‌اش بطور برجسته در بطن خود داشت.

لنینیسم با جذب تئوری‌های بورژوازی عصر روشنگری و در گونه‌ای همراستایی با آموزه‌های سوسیال دموکراسی اروپایی، دقیقاً این نقش را در جنبش طبقه کارگر عملی نمود، و "تئوریزه نمودن" روشنفکران پرولتاریا" و متعاقباً پایه گذاری یک ساختار اجتماعی متناسب با آن به نام حزب (پیشاهنگ)، این تئوری بیگانه با منافع طبقه کارگر را گامی

دیگر به پیش برد. و سپس با دادن جواز به این "روشنفکران پرولتاریا"یی برای تقسیم نمودن انقلاب و تئوری پردازی-های ویژه برای آن، باز هم قوام بیشتری به این تئوری برخاسته از پذیرش تقسیم کار پیدی و ذهنی داد. اما نیازهای یک انقلاب بورژوازی به شیوه آسیایی، به هر حال تا همینجا به نتیجه خود نمی رسید، و در نتیجه لنینیسم بایستی هنوز به نیازهای دیگری از این طبقه (بورژوازی) پاسخ می داد و این پاسخها که تحت عنوان یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک سامان تئوریک یافته بود، با تئوری "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" به شکل نهایی خود دست یافت. درک لنین در "امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری" (1) اگرچه ظاهراً در خدمت کمک به "انقلابات پرولتاریا"یی؟! می باشد، اما این تحلیل وسیع هیچ چیز نیست، جز آنکه درکی را به نفع مقابله بورژوازی کوچک در مقابله با بورژوازی بزرگ آماده و مسلح می کند. لنین خود در دام همین تئوری بود، که حتا در ایران هم گوشه چشمی به "رضا خان" داشت. و بیهوده نبود، که این تحلیل و ایدئولوژی بعدها انواع هواخواهان ملی جهانی و ضد امپریالیست خودش را هم پیدا کرده بود. (2)

مارکس ملت را پشت سر گذاشت و با ارمغان سوسیالیسم علمی، و مهر معینی بر درک و روند مفهوم "طبقه" آن را به طبقه کارگر ارزانی داشت، و حالا "مارکسیست"ها و "لنینیست"ها این نقش را به عهده گرفته بودند، تا طبقه کارگر را با فرهنگ ارتجاعی "ملت" آشتی دوباره دهند. به این صورت لنینیسم با این موقعیت و با پی افکنی ساختار نهادی بورژوازی بنام "حزب" دقیقاً همان انقلابی را "سازمان-دهی" کرد، که تمامی انقلابات بورژوازی در اروپا بنحوی دیگر پشت سر گذاشته بودند. در تمامی آن انقلابات نیز طبقه کارگر و دهقانان سهمی بسزا و البته برای کسب قدرت بورژوازی داشتند. و آیا در اکثر آن سهم چیزی کمتر از یک انقلاب مشابه و بورژوازی در اروپا بود؟

فرق میان سوسیال دموکراسی اروپایی و چپی که بویژه بعدها خود را تحت نام لنینیسم در سطح جهان گسترش داد، در این بود، که سوسیال دموکراسی نیز در نقش یک مصلح اجتماعی ظهور کرده بود و مستقیماً متأثر از همان انقلابات بورژوازی اروپا و تحت تاثیر فرهنگ مستقیم آن به بازی نقش خود در پارلمان و در دنیای بازار آزاد قانع شده بود، اما دیکتاتوری‌های هار حاکمیت‌های آسیایی، نیروهای انقلابی را در شرایطی قرار می داد، که کاملاً در مقابله با قدرت‌های سخت اشرافی، دچار خیالات کاذب انقلابی از نوع دیگر نیز بشوند. از اینرو عنوان "چپ" تنها بیان نوعی رادیکالیسم متمرکز بورژوازی بود، که واقعیت سخت آن شرایط در نهایت تاثیر خود را در تئوری‌های آنها (لنینیسم) بازتاب داد و در اینجا البته دیگر از یک حداقل منش لیبرال نیز نمی توانست به سبک اروپایی و پارلمانتاریسمش خبری باشد. در این فرهنگ تنها یک تجمع نیرو می توانست آن انقلابات را تنها با عنوان متناقض "پرولتاریایی" به نتیجه برساند و در این راه لنینیسم با آن اتوپی خرده بورژوازی "پرولتاریا"یی‌اش، تنها کارگران را مجتمع نمود، تا این انقلاب را پاسخ گوید و در نهایت نیز تحت قیمومت یک حزب بلشویک آن را به سر منزل مقصود رساند.

آن ساختار حزبی و آن فرامین از بالا همه ناشی از مطلوبیت یک ساختار وحدت گرای بورژوازی آسیایی بود، که عاجز از مقابله با حکومت‌های دودمان‌های اشرافی بود. و لنینیسم این وظیفه تاریخی را به گونه‌ای غریزی اما با عنوانی عکس برای آن بدوش گرفته بود و در فردای کسب قدرت نیز آئینه تمام نمای همان عملکردی بود، که دیروز در پیکر حاکمیت همان استبداد شرقی- فئودالی خودنمایی داشت.

حزب بلشویک یا به عبارتی همان سکандار دولت نوپای بورژوازی واحد دولتی، همانگونه که تا پیش از انقلابش با اعلام فرامین و به پیش راندن سیاست و "سازمان-دهی کردن" هایش دستور العمل‌ها را صادر و اجرایی کرده بود، پس از آن نمی توانست به چیزی جز آن توسل جوید. همه چیز و همه کس می بایستی الزاماً تحت فرامین و دستورهای داهیان "حزب" و رهبری "روشنفکران پرولتاریا"یی (واقعا رهبران) دیروز و رهبران قاهر دولت شکل گرفته آب بنوشند. در اینجا طبیعی بود، که دیگر حتا خبری هم از حداقل دموکرات منشی بازار آزاد و پارلمانتاریسم آن در کار نباشد. زیرا مگر اساساً در اینجا بجز دولتی که خود کارفرما بود، واقعیت دیگری نقش داشت؟ آری "دولت واحد فرمانده کار"! در اینجا و تا همین حد هم حتا عنوان "سوسیال دموکراسی" نیز با واقعیت این تئوری و آنچه اتفاق افتاده بود، علناً متناقض خود را نشان داد. در حقیقت حتا این عنوان هم تنها عاریتی نا بجا از سوسیال دموکراسی اروپا و پارلمانتاریسم برانده خود آن بود.

اکنون اما دیگر دیرگاهی است که سرمایه داری دولتی در مقابل سرمایه داری بازار آزاد، ناتوانی خود را به اثبات رسانده است. بازار آزاد، نه تنها با بوق و کرنا در طول بیش از 100 سال برتری خود را بویژه با رشد تکنولوژی‌یکش در مقابل سرمایه داری "طراز نوین" بلشویکی- دولتی به رخ جهان کشید و کارگران و توده‌های مردم را به نفع بازار آزاد سر براه خود نمود، که بخش بسیار وسیعی از همان چپ‌ها و یا به عبارتی مارکسیست- لنینیست‌ها را نیز به سمت افق-های "آزاد" خود و "فردیت" و "مدرنیته" و "حقوق بشر" اخته‌اش رهنمون گردید.

اکنون با چنین پیشینه‌ای، چپ را می توان بار دیگر در چه هیئتی باز شناخت، جز آنچه دیروز آرزوی او در قالب یک انقلاب بورژوازی حزب محور دولتی بود.

به این ترتیب با این طرح و نگاه کلی اکنون نمونه این چپ در ایران را مورد توجه قرار دهیم. از آنچه چپ در ایران نامیده می‌شد، و تحت نام احزاب و سازمان‌های گوناگون با تمامی تفاوت‌های کم و بیش‌شان با یکدیگر، قامت برافراشته بود، اکنون جز اندکی با همان ایده‌ها و آرمان‌های کور و درک ناشده باقی نمانده است. این چپی است گیج و آرمانگرا که هنوز تنها برجستگی آن، اگر قرار باشد از چنین چیزی صحبت شود، آری چنین آرمانگرایی‌ئی هنوز در آن باقی مانده است. اما آیا این آرمانگرایی در قبال آن همه واقعیت و برنامه‌های انقلاب بورژوازی به اجرا در

آمده، چه راهی به دهی می برد، جز آنکه خود آنان را به اتلاف وقت و انرژی بیشتر وادارد و البته هنوز هم مستی خاک به چشم طبقه کارگری بپاشند، که بیش از آنکه به اوهام آنها نیازمند باشد، به درک موقعیت طبقاتی و انسجام خود نیازمند است، و رویکردن دوباره به سوسیالیسم علمی.

چپ اگر بخواهیم با اصطلاحات خود جهان بورژوازی به سراغ آن برویم، در واقع یک "پسا سوسیالیسم تخیلی" بود، که بلافاصله پس از مارکس به همان ماقبل سوسیالیسم علمی بازگشته بود، و دقیقاً هم به همین دلیل بود، که آرمانگرایی تنها خصیصه بارز آن بود. آن چپ وحدت گرای آرمان جوی دیروز، اما اکنون به سه بخش کاملاً مشخص بدین ترتیب تجزیه شده و قابل شناسایی است:

الف: سوسیال دمکراسی ایرانی
ب: ناسیونالیسم منطقه‌ای
پ: جنبش فمینیستی

سوسیال دمکراسی ایرانی:

بخش مهمی از این چپ اکنون دیگر نزدیک به سه دهه، آن آرمانگرایی متوهم و وحدت گرایانه حزب مرکزی یک سرمایه داری دولتی را به نفع یک پارلمانتاریسم بازار آزاد کنار گذاشته، و تحت عناوین عمومی سوسیال-دمکرات‌های ایرانی اعم از "لائیک" و "جمهوری خواه" به تلاش و پرسه در سیاست جهانی پرداخته است. یکی از مشخصات ویژه این سوسیال دمکراسی ایرانی، جانبداری از وحدت ایران تحت حداکثر گونه‌ای فدرالیسم است. این بخش از چپ دیروز و سوسیال دمکراسی امروزی از هم اکنون تلاش می کند، تا خود را وارد هر عرصه‌ای از سیاست نماید، که امکان دمکراسی را برای ایران آینده آنها فراهم می نماید. این سیاست از همگام شدن با بخشی از جلالان دیروز دولت سرمایه داری و حکومت کنونی‌اش را در بر می گیرد، تا سیاست‌های جهانی که اینان سعی می کنند، خود را به اشکال گوناگون برای شناسایی به آنها معرفی کنند.

یکی از برنامه‌های سیاسی این سوسیال دمکراسی، تمرکز بر جامعه مدنی و عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق بشر، و آزادی انتخابات پارلمانی و انواع مشارکت در این زمینه‌ها می باشد.

یکی از ویژگی‌های خاص این سوسیال دمکراسی همچون تمامی همگان خود در سطح جهان، بی اعتبار جلوه دادن تئوری مبارزه طبقاتی و ضدیت با کمونیسم به اشکال گوناگون آن است.

ناسیونالیسم گرای منطقه‌ای:

این قسمت از چپ و یا همان "مارکسیست-لنینیست"‌های دیروز که در پیکر بخش‌های منطقه‌ای همان سازمان‌های آرمانگرای پیشین موجودیت یافته بود، با هر چه داغ تر شدن بازار تبلیغات ضد کمونیستی دنیای سرمایه‌داری و ویژه پس از پذیرش علنی شکست سرمایه‌داری دولتی در قبال بازار جهان آزاد، به نفع یک ناسیونالیسم خالص مرزبندی و اعلام و اعمال سیاست نموده و می کند. این بخش از چپ خلق گرای دیروز و ناسیونالیسم امروز، در پیکره‌های گوناگون ناسیونالیسم آذری، کردی، عربی و بلوچ خودنمایی می کند. برنامه این احزاب و جنبش‌ها از فدرالیسم تا جدایی کامل را در دستور کار "حق تعیین سرنوشت" خود دارد، و چگونگی دستیابی به این واقعیت را با توسل به جلب حمایت جهانی از دولت‌های معظم سرمایه‌داری (و بقول دیروز خودشان "امپریالیسم") تا کشورهای سرمایه‌داری هم زبان دنبال می کند. قابل گفتن است که در مقابل این ناسیونالیسم منطقه‌ای، سوسیال دمکراسی ایرانی نیز بطور ناگفته، نماینده ناسیونالیسم فارس می باشد. منظور این سوسیال دمکراسی از "ملت" نیز و یا در مرکز "ملت" مورد نظر آنها، همان فارسی نشسته است، که هم اکنون با سیاست و زبانش بر اریکه قدرت سرمایه‌داری در ایران تکیه زده است.

جنبش فمینیستی:

یکی از بخش‌هایی که خسته و عاصی از شعارها و آرمانگرایی چپ دیروز، تجزیه و به بازار سیاست امروز جهان آزاد گره خورده، همانا جنبش زنان با تمرکز مبارزه بر روی مردسالاری است. آرمان‌های ناکارای چپ و آنچه در جبهه تاریخی حکومت‌های چپ به اجرا در آمده بود، همگی موارد و مستنداتی بوده‌اند، تا این بخش را نیز به این نتیجه برسانند، که با وزیدن نسیم آزادی بازار آزاد و رهایی از توهمات چپ حزب محور پدر سالار، بایستی به سیاست و برنامه‌ای عملی و قابل دسترس در شرایط جهان حاضر توسل جست.

این جنبش اکنون نقش بسیار فعالی در آزادی خواهی سیاسی و قانونی دوران کنونی به عهده داشته و دارد، و تلاش‌هایش را تماماً بر این دستیابی به برابری قانونی و حقوقی زنان با مردان پایه گذاشته است. بخشی از این جنبش فعالیتش به حیطه قانون فعلی قانع است و بخش رادیکال‌تر آن دامنه سیاستش را تا سرنگونی "سیاسی" حکومت فعلی نیز تعمیم داده است.

آنچه می شود اکنون در مورد این چپ دیروز و تجزیه شده‌هایش بیان کرد این است، که برنامه این چپ نه تنها دیروز جز از طریق توهمات ایدئولوژیک به جنبش طبقاتی کارگران تعلق نداشته، که امروز بخصوص با تجزیه روشنی که در آن به سه شاخه بررسی شده، صورت گرفته، جدایی‌اش از جنبش کارگری و طبقاتی کاملاً مستندتر گردیده و آنچه می

مانند، اینکه جنبش کارگری اکنون با فرو ریختن دیوار این توهمات، بایستی بیشتر به چگونگی در دست گرفتن راه و رسم مستقیم خود بپايدیشد. چیزی که جز تعمق در چگونگی یک تجمع سراسری و طبقاتی با محور تأمین فرهنگ و سیاست و سازمان‌یابی طبقه کارگر و رویکرد مجدد به سوسیالیسم علمی ممکن نخواهد بود.

یونی 2012 - هسته کمونیستی- فرانکفورت

موضوعات و اطلاعات مرتبط

-1

http://www.asremaa.com/2011/12/blog-post_8425.html

امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری

و. ای. لنین

انتقاد از امپریالیسم 9

انتقاد از امپریالیسم بمعنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، بر حسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیسم دارند

امپریالیسم عبارت است از عصر سرمایه‌داری و انحصارهایی که در همه جا با کوششهایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده، بلکه احراز سیادت میباشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات علیرغم وجود هر گونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. **ستمگری ملی و** کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای **نقض استقلال ملی دیگران** (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی مییابد. هیلفردینگ بطرز صحیحی ارتباط بین امپریالیسم و تشدید ستمگری ملی را خاطر نشان ساخته مینویسد: "و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آنجا بر شدت تضادها میافزاید و موجب مقاومت روز افزون توده‌هایی میگردد که افکار ملی آنان بر ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت بسهولت ممکن است به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله "ملت‌های برون از جریان تاریخ" از بین میرود و این ملت‌ها به گرداب سرمایه‌داری کشانده میشوند. خود سرمایه‌داری رفته رفته وسایل و شیوه‌های رهایی را در اختیار مسخر شدگان میگذارد، آنها هدفی را مطرح مینمایند که زمانی در نظر ملل اروپایی عالیترین هدفها بود و آن عبارت است از تشکیل دولت ملی واحد بمثابه حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال‌طلبانه سرمایه اروپایی را در پُر ارزش‌ترین مناطق استثمار که درخشانترین دورنماها را نوید میدهد، تهدید مینماید و سرمایه اروپایی دیگر نمیتواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش {۱۱۹}." دائمی نیروهای نظامی خویش

به این موضوع این نکته را هم باید اضافه کرد که امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی هم کار را به الحاق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت میکشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیسم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسأله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را که جنبه بس مبرمی بخود گرفته است مسکوت میگذارد. اعتراض او به الحاق‌طلبی طوری است که برای اپورتونیست‌ها نهایت درجه بی زیان بوده و سهلتر از هر چیز برایشان قابل قبول است. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار میدهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهمتر و از مسائل روز است، مثلاً این موضوع را که آلاس-لورن سرزمینی است که آلمان بخود ملحق ساخته، پرده‌پوشی میکند. برای ارزیابی این "انحراف فکری" کائوتسکی مثالی می‌آوردیم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف آمریکایی‌ها را مورد تقبیح قرار میدهد. حال این سؤال پیش میاید که آیا خیلها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح، خصومت نسبت به هر نوع الحاق‌طلبی است نه اینکه تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین! و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی میتوان "مبارزه" آن ژاپنی را علیه الحاق‌طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که همان کس علیه الحاق کره به ژاپن هم قیام کند و آزادی جدایی کره از ژاپن را هم طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل ثنوریک کائوتسکی درباره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی او از امپریالیسم هر آغشته به روحی است که بکلی با مارکسیسم منافات دارد، زیرا در آنها کوشش میشود ریشه‌ای‌ترین تضادها سرایا دو

پرده‌پوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیزم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

.....

جایگاه تاریخی امپریالیسم 10

انحصار، الیگارش، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملتها - همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که و امیدارد امپریالیسم را بمثابه سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نماییم

.....

-2-

مقاله زیر به این خاطر آورده شده، که توضیحاتی در مورد عملکرد کمینترن می‌دهد. اما خود نویسنده هم از یک نگاه کهنه در ارتباط با موضوع برخوردار است. زیرا تمامی آنچه در اینجا مستند میشود، نتیجه همان تئوری "لنینیسم" است، که برنامه نپ تنها یکی از راه حل‌های آن بوده است. مسئله این است که بلشویک‌ها مثل تمامی نیروهای انقلاب بورژوازی در انقلاب‌های اروپایی، قدرت را اما به شیوه متمرکز و از طریق یک حزب سازمانیافته بدست آورده‌اند و مابقی مسئله روندی است اجباری که آنها غیر از آن کاری نمی‌توانسته‌اند انجام دهند. به این ترتیب نپ عامل بازگشت نبود، بلکه خود معلول حاکمیت سرمایه‌داری دولتی از همان ابتدای کارش بود. من قسمت‌هایی را مخصوصاً درشت و خط‌کشی کرده‌ام که چنانچه کل متن هم خوانده نشود، لاقلاً این قسمت‌ها را بشود سریعتر ملاحظه کرد.

مثلاً در همین اشاره که می‌گوید:

"سالها طی شد تجربه‌ها انباشته گردید، تراژدیها ساخته شد، تا دلسوختگان پیام انقلاب اکتبر نظارمگر بوروکراتیزه شدن انقلاب و استحاله آن به يك استبداد دولتی گردند."

حتا پس از یک قرن و اندی همین نویسنده خود متوجه نیست که با پایه‌گذاری ساختار نهادی بورژوازی به نام حزب که آنها از پیش ایجاد کرده بودند، این بوروکراتیسم اهرم اساسی پیشبرد سیاست‌های آنها در تمامی دوران قبل از انقلاب بوده است و پس از آن چیزی غیر از آن نمی‌توانسته به پیش برده شود. کسانی که خود را به عنوان متولیان طبقه کارگر و با عنوان "روشنفکران طبقه" پیشاپیش به روی صحنه کشانده بودند، مگر قرار بود در فردای بعد از انقلاب به کسانی راه بدهند که زمانی درباره آنها ادعاهایی کرده بودند.

از سویی وقتی در پایانه قرن بیستم در ایران، رهبری مذهبی عقل و هوش از سر مردم می‌برد، و به اعتبار برافتادن حکومت شاهی تا سالها مسحور آن میشوند، آیا عجیب است که کارگران و دهقانان روسیه تزاری و جهان دچار توهم شوند، آن هم در شرایطی که اساساً هنوز شناختی از شکل دیگری از حاکمیت سرمایه‌داری در جهان و آن هم بصورت دولتی تجربه نشده بوده است؟

- * در تنظیم این مقاله از تحقیقات م. آتیه عضو هیئت تحریریه "نظم نوین" بهره گرفته شده است.

«کمینترن و مفهوم «مبارزه ضد امپریالیستی»

مرثیه‌ای بر انحطاط انترناسیونال سوم

انقلاب اکتبر مسئله فعلیت انقلاب سوسیالیستی را در يك کشور عقب مانده و دهقانی اروپا، و پیام تحقق رهایی کشورهای عقب مانده را از چنگال "قوانین آهنین مادی تاریخ" به همراه آورد. شور و اشتیاق انقلاب اکتبر، کمونیستها و مردم ملل "شرق" را بر آن داشت که "انقلاب تنها در کشورهای عمده صنعتی اروپا" قابل تحقق نیست. هر چند که بعدها با از میان رفتن دستاوردهای انقلاب اکتبر بسیاری از امیدها نقش بر آب گشت اما کماکان انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی بصورت عامل مهم و نیرویی مؤثر در چگونگی امر انقلاب در شرق باقی ماند. این مسئله چه از جهت وجود شوروی با سیستم سیاسی - اجتماعی متفاوت از سایر کشورها و چه بعنوان مدلی برای سازماندهی جدید اجتماعی در سطح جهان مطرح گردید. لذا این عامل جدید نقشی دخالتگر در امر تغییر و تحولات آینده جهان ایفا نمود، و عمل انقلابی در کشورهای شرق و سایر نقاط جهان

از تزهایی سیاست‌های دولت شوروی متأثر گردید.

سالها طی شد تجربه‌ها انباشته گردید، تراژدیها ساخته شد، تا دلسوختگان پیام انقاب اکتر بر نظار مگر بوروکراتیزه شدن انقلاب و استحاله آن به يك استبداد دولتي گردند. و این شد، که شد برداشتی که ما از انقلاب اکتر گرفته‌ایم همان گشایش آن فضاي انقلابي است که به تئوري عجز انسانها در چیره شدن بر "سرنوشت" خود و پاره نمودن بندهایی که تا آن زمان وجودشان پیش فرض شده بود خاتمه داد؛ یعنی امکان فعلیت یافتن انقلاب مداوم در يك کشور عقب مانده. انقلاب اکتر در چهارچوب يك کشور، اما، استحاله آنرا نتیجه میدهد، که داد. زیرا انقلاب اکتر بخشی از انقلاب دائمي و جهاني بود. مارکس حتي انقلاب 1789 فرانسه را انقلابي مداوم میدانست و پیش از اینکه ماهیت بورژوایی آن مدنظرش باشد، نطفه‌های تحول پرولتري آینده را در آن میدید انقلاب اکتر نیز میتوانست در وجه گشودن دریچه‌ای بر روی کسانی که به انقلاب مداوم میاندیشیدند، برجسته گردد، و گشت (روزا لوکزامبورگ، گرامشی، و بوردیگا از آن دفاع نموده‌اند). محدود کردنش به يك کشور (سوسیالیسم در يك کشور) و ستایش آن به منظور ارضاء آرزوها و آمال ملت روسیه چه ثمری به غیر از سترون نمودنش و چه آتیهای به جز تحولش به سنگ سنگین تکرار و تداوم وضعیت موجود (شوروی کنونی)، میتوانست داشته باشد «زمینه‌های نظري شکل‌گیری تز «سوسیالیسم در يك کشور

کسب قدرت دولتي توسط بلشویکها آنان را با مسئله سیاست خارجي يك کشور سوسیالیستی در جهان سرمایه‌داری روبرو ساخت. فرمول اولیه لنین دال بر عدم جدایی سیاست خارجي از داخلی بزودی کارایی خود را از دست داد. دولت شوروی به سرعت متوجه گردید که در رابطه با جهان خارج بایستی سیاستی مؤثر داشته باشد. خطوط اولیه‌ای که سیاست خارجي شوروی را تعیین میکرد بر دو پایه استوار بود: اول، اعتقاد بلشویکها بر این امر بود که خطر دنیاي سرمایه‌داری بعنوان يك سیستم متضاد با شوروی دائمي و قطعی میباشد. دوم، بلشویکها تضادهای درونی سرمایه‌داری جهانی را که از سال 1915 حاد گردیده بود عاملی در جهت تضعیف این سیستم و مانعی در راه موفقیت آن برای نابودی اتحاد شوروی ارزیابی میکردند. این دو عامل را ما پیوسته در سیاستهای دولت شوروی مشاهده میکنیم؛ حتی آنجا که صحبت از همزیستی میشود نشانه‌های اعتقاد به اینکه همزیستی امری موقتی بوده، خطر دنیاي سرمایه‌داری جدی است مشاهده میشود. اما مهمترین نکته در رابطه با دو عامل تشکیل دهنده سیاست خارجي شوروی عدم همخوانی این دو عامل است. عامل اول تکیه بر آنتاگونیسم دو سیستم اجتماعی متفاوت داشته و مسئله انقلاب جهانی برای نابودی سرمایه‌داری را مطرح میکند در حالیکه عامل دوم بر تضادهای ذاتی سیستم سرمایه‌داری جهانی تکیه کرده و بر مانور دادن و استفاده از این تضادها توسط دولت شوروی تکیه دارد. این همان معمایی حل ناشده مشی سالهای اولیه کمینترن و اتحاد شوروی بود. يك سری عوامل و شرایط جدید در سالهای بعد از انقلاب اکتر سبب گردیدند که اتحاد شوروی هرچه بیشتر و بیشتر به عامل دوم تکیه کرده و آنرا سرلوحه سیاست خارجي خود قرار دهد. عامل اول شکست انقابه در اروپا (1921)، و دیگر به رسمیت شناخته شدن دولت شوروی توسط دولتهای بزرگ سرمایه‌داری مانند انگلیس، ایتالیا، و غیره بود. ایجاد رابطه دیپلماتیک با دنیای سرمایه‌داری مسئله تثبیت دولت شوروی را مطرح نمود. در همین اثنا نیز برنامه نپ در سطح داخلی در همین جهت حرکت میکرد. لذا مسئله ارتباط دولت شوروی با دنیای سرمایه‌داری و همزیستی با آن تبدیل به يك امر مهم گردید. این امر حتی از نظر حقوق بین‌المللی نیز در شوروی مورد بحث قرار گرفت. کورووین حقوقدان شوروی مطرح نمود که دوران گذار، عصر همزیستی دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم است و عصر قراردادهای کشوری تنها مشی واقعی حقوق بین‌المللی است.

"چنین بحثی در تطابق با آن گرایش سیاسی است که در سال 1924 در کتاب "مسائل لنینیسم توسط استالین فرموله شده و تحت عنوان "سوسیالیسم در يك کشور" در عرصه‌های سیاست داخلی فرآیند تحواتی را که منجر (H. Gruber) و خارجي اتحاد شوروی بعمل درآمد. هلموت گروبر به غلبه سیاست "سوسیالیسم در يك کشور" گردید، بدینگونه زمان بندی میکند

(2)

- دوران اولیه، که با شکست انقلاب‌های کشورهای اروپایی در سال 1923 خاتمه مییابد. این دورانی است که هنوز مسئله انقلاب جهانی مدنظر بلشویکها قرار دارد
- دوران گذار، که برگزاری کنگره پنجم کمینترن در سال 1924 آنرا مشخص میکند. در این دوران فرآیند گسست از سیاست انقاب جهانی و دلبستگی به "سوسیالیسم در يك کشور" عملی میگردد.

۳- عصر سوسیالیسم در یک کشور که تمام دوران استالین از سال ۱۹۲۸ به بعد را شامل میشود در این سالها "سوسیالیسم در یک کشور" بعنوان مدل استالینی "ساختمان سوسیالیسم" پیاده میگردد. البته ا.ج. کار محقق شوروی شناس انگلیسی در تبیین فرایند تحولات فوق و جوه دیگر را نیز اضافه میکند. او طرح برنامه نپ را در شکلگیری سیاست "سوسیالیسم در یک کشور" مورد بررسی قرار داده و نقش مهمی بدان میدهد. کار حتی دوران اولیه سیاست خارجی شوروی را به سال ۱۹۲۰ به عقب میبرد. "تابستان ۱۹۲۰ پایان دورانی بود که در آن مسئله اعتقاد به "قربالوقوع بودن انقلاب در اروپا عامل عمده در سیاست خارجی شوروی به حساب میآمد (۳)

لذا ما نیز به مطالعه نقشی که برنامه نپ (بعنوان یک چاره اقتصادی) در شوروی ایفا نموده و تأثیراتی که این امر بر سیاست خارجی آن کشور و استراتژی کمینترن در رابطه با مسئله انقلاب جهانی (بخصوص در "شرق") گذارد میپردازیم

از یانیز ۱۹۲۰ که دولت شوروی از فرآیند جنگ داخلی بیروز بیرون آمد با نارضایتی دهقانان که جایگزین در اوضاع کشاورزی روبرو گردید طرح یک برنامه اقتصادی که جایگزین برنامه کمونیسم جنگی" گذشته و بتواند نقشهای اقتصادی را در جامعه حل کرده و زمینههای مساعد" رشد اقتصادی را فراهم نماید استفاده از امکانات و تکنولوژی سرمایه‌داری در غرب بود که بر اساس آن قراردادهای اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری ضروری به نظر میرسید. در این شرایط فضای سیاسی در داخل کشور که آماده حرکت به سوی نزدیکی و همکاری با جهان سرمایه‌داری (بعنوان بعدی طبیعی از برنامه نپ) بود با مصوبات کنگره دوم کمینترن سیاست دفاع از انقلاب جهانی در مقابل کشورهای سرمایه‌داری در تضاد قرار میگرفت. چنین تضادی بین برنامه اقتصادی نپ که همکاری و دعوت از سرمایه‌های کشورهای غرب را در دستور کار قرار میداد، با سیاست رادیکال کنگره دوم میبایستی به نفع یکی حل میگشت. در عمل برنامه نپ قادر گردید که سیاست خارجی همخوان خود را بر کمینترن دیکته کند. (به بحثهای کنگره سوم کمینترن در این مقاله رجوع نمائید

کلیه تحولات فوق زمینه‌های نظری "سوسیالیسم در یک کشور" را تدارک میدهند. برنامه نپ با دعوت از سرمایه‌های خارجی امر صنعتی کردن سریع را تسهیل میکرد و سیاست خارجی آن نیز حفظ دولت شوروی را در سطح جهانی تضمین مینمود"

با جو خلق شده توسط برنامه نپ پیوستگی داشتند طرح سوسیالیسم در چندین عامل دیگر که کاملاً یک کشور را تقویت نمود از جمله اشغال لهستان در ۱۹۲۰ توسط ارتش سرخ. جنگ با لهستان به احساسات میهن پرستانه روسی دامن زده و کارگران و دهقانان روسی را که خواهان بازگشت روسهای سفید نبودند به دفاع از جمهوری جوان شوروی برانگیخت (۴)

حتی زینویف نیز تحت .
تأثیر شعله‌های احساسات میهن پرستانه روسی قرار گرفت
جنگ (لهستان) دارد شکلی ملی بخود میگیرد. نه تنها بخشهای پیشرفته دهقانان بلکه حتی دهقانان ثروتمند نیز به دشمنی با طرحهای زمینداران لهستانی برخاسته‌اند... ما کمونیستها بایستی در رأس این جنبش ملی که حمایت تمام جمعیت کشور را داشته و هر روز قویتر میگردد قرار گیریم (۵)

عامل دیگری که به همراه جنگ لهستان زمینه تحقق پیدا کرد به خدمت گرفتن هزاران نفر از افراد نظامی و اداری روسیه تزاری در ارتش سرخ و دستگاه اداری حکومت شوروی بود. این امر فضای "ملی" را در اتحاد شوروی قوت بخشیده و به گفته ا.ج. کار "جنگ لهستان نمود نقطه عطفی در تبدیل ارتش سرخ انقلابی به یک ارتش ملی بود (۶)

ارتشی که از جنگ داخلی بیروز
4 (Votsetis) بیرون آمده بود هزاران کادر نظامی ارتش تزار را به خدمت خود درآورد. وتستیس روسای ستاد و ارتش سرخ هر دو سرهنگان فرماندهی (Sergei Kamenov) و سرچی کامنف عمومی سلطنتی بودند. در این رابطه تروتسکی مسئول ارتش سرخ میگوید که وقتی به لنین اعلام داشت که تا اوایل ۱۹۱۹ حدود ۰۰۰/۳۰ نفر از افسران ارتش تزاری به استخدام ارتش سرخ درآمده‌اند او از این امر بسیار تعجب نمود

(7)

تمامی این تغییرات و تحولات از طرح برنامه نپ گرفته تا ایجاد جو میهن پرستی روس و گرایش در جهت آشتی ملی (بکار گرفتن کادرها و متخصصین روسیه تزاری) و بین‌المللی (دعوت از کشورهای سرمایه‌داری برای سرمایه‌گذاری در شوروی) زمینه‌های بسیار نیرومندی بودند که تحت تأثیر نا امید شدن بلشویکها از وقوع انقلاب در اروپا آنان را بیش از پیش متوجه روسیه گردانید.

"بعضی‌ها زیادی در مورد رابطه شکست انقلاب در اروپا و طرح شدن "سوسیالیسم در یک کشور انجام گرفته است. برخی شکست انقلاب در اروپا را تنها دلیل مطرح شدن "سوسیالیسم در یک کشور" دانسته، عده‌ای نیز کلاً

از ابتدا محکوم به روی آوردن به طرح "سوسیالیسم در یک کشور" میدانند. به نظر میرسد که ا.ج. کار درک بهتری از مسئله دارد. به نظر او مسئله انقلاب جهانی و همکاری و همزیستی با کشورهای جهان هر دو پیوسته مدنظر رهبران انقلاب اکتبر بوده است. وقتی صحبت از تأثیر برنامه نپ در سیاست خارجی شوروی میشود و یا اینکه شکست انقلاب در اروپا را نطفه عطفی در رابطه با تغییر در روابط بین‌المللی اتحاد شوروی و جهان سرمایه‌داری تلقی میکنیم نیاستی از یاد بریم که در هر حال این دو عامل (انقلاب/ همکاری) بعنوان دو راه برای تأمین امنیت ملی مورد نظر بودند و نه بعنوان دو بدیل مختلف. گرچه اظهار نظر درباره مسئله فوق مشکل بوده و امر پیچیده‌ایست اما تا آنجائیکه اطلاعاتمان اجازه میدهد رابطه‌ای بسیار مهم بین برنامه نپ و تغییر سیاست خارجی شوروی وجود دارد

یکی از مسائل عمده در رابطه با پیاده نمودن برنامه نپ نیاز شوروی به جلب سرمایه‌های خارجی بود اما دولت شوروی چیزی برای عرضه متقابل نداشت لذا مسئله دادن امتیازات خارجی مطرح گردید. این تلاش اما محتاج تعدیل سیاست خارجی اتحاد شوروی و کمینترن بود

مسئله اعطاء امتیازات خارجی بعضی‌ها زیادی را درون اتحاد شوروی برانگیخت و اپوزیسیون چپ این امر را مغایر قانون اساسی شوروی سوسیالیستی دانست. اما بنا به گفته کار اتحادیه‌های کارگری کانون مخالف اعطای امتیازات خارجی و سرمایه‌گذاری توسط کشورهای اروپایی و امریکا بودند؛ در چهارمین کنگره شوروی اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی این امر کاملاً هویدا

بود.

(8)

بهررو، لنین در کنگره دهم حزب کمونیست قطعه‌نامه‌ای مبنی بر اخذ مالیات جنسی بر تولیدات کشاورزی را پیشنهاد نمود و بدینوسیله پایه اساسی برنامه نپ نهاده شد. جالب اینجاست که یک هفته بعد از این واقعه قرارداد انگلستان - شوروی، (که در آن شوروی تعهد نمود که بر علیه منافع امپراطوری انگلستان در آسیا تبلیغ نکند) به امضاء رسید. دولت شوروی برنامه نپ را تبلور طبیعی قرار گرفتن دولت پرولتری در زنجیره روابط بین‌المللی، دانست"

(9)

و چچرین آنرا

نقطه عطفی در سیاست خارجی شوروی،" به حساب آورد"

(10)

5

تحولات فوق تأثیرات مهم و زودرسی بر سیاست "شرقی" اتحاد شوروی نهاد. در پایان سال دولت شوروی اقدام به بستن یک سری قراردادهای مودت و دوستی با دولت ایران (26 1920 فوریه 1921) افغانستان (28 فوریه 1921) و ترکیه (16 مارچ 1921) نمود. با این کار سیاست انقلاب جهانی و حمایت از جنبشهای انقلابی در مقابل دولتهای حاکم تبدیل به حمایت از دولتهای ضد امپریالیست" در این کشورها برای ایجاد یک بلوک "ضد امپریالیستی اسلامی" گردید"

(11)

کلیت تحولات فوق را بایستی بعنوان فرایندی که زمینه ساز تز "سوسیالیسم در یک کشور" گردید، بحساب آورد. گرچه آنچه که بطور اخص بعنوان "سوسیالیسم در یک کشور" معروف است همان ساختمان سوسیالیسم در شوروی دوران استالین میباشد اما مطالعه شرایطی که بر بستر آنها چنین نظری شکل گرفته و مشروعیت پیدا نموده نیز شاید به همان اندازه مهم باشد

«مختصات نظري» «سوسیالیسم در يك کشور»
 ویژگی عمده تز "سوسیالیسم در يك کشور" محتوای محافظه‌کارانه در بستر پذیرش "وضعیت موجود بین‌المللی" و همخوان دانستن آنان با حفظ سوسیالیسم در کشور شوروی میباشد. این تز برخلاف تئوری انقلاب مداوم مارکس که از محتوایی پویا و رادیکال برخوردار بود از يك سو به حفظ روابط موجود در سطح جهانی (تا آنجا که به منافع دولت شوروی زیان نزند) توجه دارد و از طرف دیگر به تعریف جدیدی از مفهوم سوسیالیسم اقدام میکند.

پایه‌های تئوریک "سوسیالیسم در يك کشور" را بایستی از دو زاویه مورد بررسی قرار داد. برنامه داخلی (مفهوم سوسیالیسم)، برنامه خارجی (مفهوم انترناسیونالیسم). از نظر برنامه داخلی، تز سوسیالیسم در يك کشور اثرات تعیین‌کننده‌ای بر آنچه که بنام مدل ساختمان سوسیالیسم در شوروی معروف گشته است داشتند. در این تز ساختمان سوسیالیسم مساوی است با انجام برنامه صنعتی کردن سریع و اشتراکی نمودن کشاورزی ("انباشت اولیه سوسیالیستی") تحت رهبری حزب. روی همین اصل است که در زمان استالین مسئله صنعتی کردن چنان نقش عمده‌ای در ایدئولوژی دولتی اتحاد شوروی میگیرد. در دیدگاهی که اتوپی‌اش مترادف با رشد عظیم صنعتی است سازمانیابی ایدئولوژیک جامعه نیز بگونه‌ای بنا نهاده میشود که دیگر ساختن يك کارخانه نه امری در جهت رفاه انسانها، که خود هدفی مستقل تلقی میگردد. هدفی که اهداف اولیه انقلاب اکتبر را مانند تشکیل شوراها و نفی هرگونه ستم و استثمار را به فراموشی میسپارد. در همین رابطه است که سازماندهی کار به مدیریت تیئوریستی روی میکند و از مردم خواسته میشود تا "در راه صنعتی کردن جامعه شوروی فداکاری نمایند. تحت چنین شرایطی "دولت سوسیالیستی بجای اینکه تضمین‌کننده حقوق فردی و اجتماعی افراد در جامعه باشد، به عنوان مداخله‌گر صنعتی کردن" جامعه اعمال استبداد میکند. کار به جایی میرسد که در هنر و ادبیات نیز دیدگاه "حاکم (رئالیسم سوسیالیستی) از تمام هنرمندان و نویسندگان میخواد که در نوشته‌هایشان به تبلیغ رشد اقتصادی جامعه پرداخته و خوشبینی توسعه‌گرایانه را مطرح سازند

استالین بعنوان مشتاقترین و معتقدترین هوادار "سوسیالیسم در يك کشور" با طرح برنامه‌های پنج ساله فرایند صنعتی کردن شتابان و اشتراکی نمودن قهرآمیز کشاورزی را (در اواخر سالهای و سالهای 1930) عملی نمود. این نوع "ساختمان سوسیالیسم" تحت رهبری استالین و یا 1920 مارکسیسم انترناسیونال دوم" توسعه‌گرائی را معادل سازماندهی سوسیالیستی قرار میدهد. این 6* گرایش نظری مشروعیت تئوریک خود را با عمده نمودن تئوری نیروهای مولده بدست میآورد استالین خود در فصل "ماتریالیسم تاریخی" از کتاب "ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک" نیروهای مولده را انقلابی‌ترین عناصر تولید خصلت‌بندی کرده و تلاش نیروهای مولده را برای خارج شدن از پوسته خود نیروی محرک تاریخ میدانند و آنرا نیرویی تصور میکنند که هدایت‌کننده سرمایه‌داری به سمت انقلاب سوسیالیستی است

(12)

این نوع تفسیر توسعه‌گرایانه از سوسیالیسم بعنوان يك گرایش نیرومند نظری در روسیه چنان رواج داشت که حتی تروتسکی نیز از آن مصون نماند. تروتسکی علیرغم تمام مخالفت‌هاییکه با تز سوسیالیسم در يك کشور" مینمود، هیچگاه با مهمترین جزء این تز، یعنی مفهوم سوسیالیسم توسعه‌گرایانه آن برخورد تئوریک را نکرد. مختصات اصلی سوسیالیسم در نظر تروتسکی به نفی مالکیت خصوصی، برنامه‌ریزی مرکزی، و رشد نیروهای مولده، محدود ماند. و به همین دلیل انتقاد تروتسکی (و جنبش تروتسکیستی) به تز سوسیالیسم در يك کشور و ماهیت جامعه شوروی نیز در چهارچوب چنین تعریفی از سوسیالیسم، محدود ماند. بنابراین اختلاف تروتسکی با استالین درباره تز "سوسیالیسم در کشور" صرفاً به تأکید تروتسکی بر عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در

يك کشور محدود میماند، و کلیت مسئله را به زیر سؤال نمیبرد. دلیل عمده‌ای نیز که با توسل بدان امروزه جنبش تروتسکی "زیربنای" جامعه شوروی را "سوسیالیستی" ارزیابی میکند، همان وجه اشتراکی است که با تعریف استالینی از ساختمان سوسیالیسم دارند

"از نظر سیاست خارجی تز "سوسیالیسم در يك کشور" به مقوله "مبارزه ضد امپریالیستی میانجامد. این مفهوم را شاید بتوان رایج‌ترین مقوله تئوریک - سیاسی در توجیه سیاستهای کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی دانست. مفهوم "امپریالیسم" در تز "سوسیالیسم در يك کشور" نه در ارتباط با سازمانیابی تولید سرمایه بین‌المللی و یا يك تقسیم کار (اقتصادی - سیاسی با چنین

جدید در سطح جهانی بلکه به کشورهای دشمن اتحاد شوروی اطاق میگردید. نتیجتاً تعریفی از امپریالیسم **کلیه کشورها و یا نیروهائی که به دلایل گوناگون (و حتی ارتجاعی) در مخالفت با دشمنان شوروی قرار داشتند به عنوان "ضد امپریالیست" "مترقی و دموکراتیک" مورد حمایت قرار میگرفتند.** از نظر طرح کنندگان تز "سوسیالیسم در یک کشور" تنها ایجاد ائتلاف‌های ضد امپریالیستی" و عدم طرح انقلاب در ممالک شرق بود که به اتحاد شوروی مجال پیاده نمودن "سوسیالیسم در این کشورها را میداد؛ بدین ترتیب که با تقویت نیروها و دولتهای شرق از آنان بعنوان سدی در مقابل حمات امپریالیسم به شوروی بهره جسته و در صورت لزوم به عنوان تهدیدی در مقابل منافع امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم انگلستان بکار گرفته خواهد شد

(13)

کمی .

بعد توضیح خواهیم داد که این مسئله چگونه عامل بوجود آمدن تراژدیهای مهمی در ترکیه، ایران، چین گردیده و بعدها نیز همین "مبارزه ضد امپریالیستی" به چه ترتیبی سبب به شکست کشانیدن بسیاری از جنبشهای مترقی سوسیالیستی گشت

مفهوم "مبارزه ضد امپریالیستی" بعنوان ترجمان تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" در رابطه با انقلاب در شرق را میتوان از درون مباحثات و مصوبات کنگره‌های اولیه کمینترن و کنفرانس ملل شرق در باکو بیرون آورده و ارائه نمود. **ما نیز در این مقاله ابتدا مباحثی را که گراپشات گوناگون و متنوع درون کمینترن حول مسئله انقلاب در شرق ابراز داشتند دنبال کرده و به سایه روشنهای تئوریک و سیاسی که مختصات تئوری انقلاب در "شرق" (کشورهای "وابسته") را سامان دادند میپردازیم، سپس تبیین تئوری "دموکراسی‌های توده‌ای" بعنوان تالی "دیکتاتوری 7 پرولتاریا" و سوسیالیسم دست خواهیم زد.** سعی داریم نشان دهیم که چگونه تز "سوسیالیسم در یک کشور" با معادل کردن سوسیالیسم (دوران فراهم نمودن شرایط محو روابط و ساختارهای اجتماعی اقتصادی استثماری قدرتمداری) با پروژه رشد نیروهای مولده (صنعتی نمودن جامعه مدرنیزاسیون) و نظام جمهوری شورائی به دیکتاتوری دموکراتیک کارگران دهقانان حزب کمونیست را بر فراز طبقه قرار داده و پدیده "دموکراسی‌های توده‌ای" (اروپای شرقی) تحقق یافت. قصدمان نیز پیش از اینکه تاریخنگاری باشد هشداري تئوریک به چپی است که امروزه در ایران در راه بر پا کردن "جمهوری دمکراتیک خلق" شربت "شهادت" مینوشد و آتیه نگریش تکرار همان سناریوی تراژدیك "دموکراسی‌های توده‌ای" است

کنگره اول: کمینترن و مسئله شرق

این کنگره در سال 1919 در شرائطی برگزار گردید که اروپا آستان حوادث انقلابی مهمی بود بلشویکها که در این ایام عموماً حفظ انقلاب اکتبر را در گرو انقلابهای پیروزمند در اروپا

میدانستند توجه چندانی به مسئله انقلاب در ممالک "شرق" نداشتند. هر چند که در این لحظات کشورهای شرق در معرض تغییرات انقلابی بودند. در چین، هندوستان و ایران جنبشهای متعددی شکل گرفته و یا در حال شکل گرفتن بودند، اما درگیری کنگره با مسئله برپا داشتن انترناسیونال سوم (کمینترن) و مباحثه حول مسائل انقلابهای پرولتاری در اروپا به آن مجال پرداختن به مسئله شرق" را نداد و مسئله در حد اعام همیستگي با مبارزات ملل مستعمره باقی ماند. دلیل این امر" را میتوان بعلت شرایط بعد از جنگ و بیان فوریت انقلاب در اروپا به مثابه یک نیروی کمکی در جهت بیرون آوردن انقلاب از انزوا دانست و هم جدي تلقی نمودن جنبشهای مردم کشورهای "مستعمره" و "نیمه مستعمره"

کنگره دوم: مباحثه لنین و ری

این گردهمایی (ژوئیه 1920) در شرائطی متفاوت از نشست پیشین انترناسیونال انجام گرفت. از یک سو اولین موج انقاب در آلمان با شکست مواجه شده بود و از طرف دیگر جنبشهای انقلابی شرق" به گونه برتری مطرح گردیده بودند و از طرف دیگر حساسیت بلشویکها بخاطر رسیدن" ارتش سرخ به مرزهای کشورهای فوق‌الذکر بیشتر گردیده بود. نتیجتاً در این کنگره بحث حول

مسئله انقلاب در "شرق" جای مهمی را اشغال کرد. در این نشست بحث بر سر انقلاب در شرق در رابطه‌ای دوگانه قرار گرفت

1. - چگونه مبارزه ملل شرق علیه امپریالیستها و بخصوص امپریالیسم انگلستان

2. - طرح برنامه انقلاب در کشورهای شرق

اشکال اساسی طرح مسئله بدین شکل آن بود که برخلاف تصور بسیاری چنین اهداف دوگانه‌ای در هر شرایطی مکمل هم نبوده بر عکس با یکدیگر در تقابل قرار میگرفتند؛ بخصوص اینکه تفسیری

که از هدف اول میشد (مبارزه علیه امپریالیستها) با مفهوم انقلاب اجتماعی انطباق نداشت. اینکه انقلاب اجتماعی توسط طبقه کارگر و در هم ریزی نظام در برخی از کشورهای "شرق" اصلاً سنتی توسط انقلاب ارضی و شوراهای دهقانی نمیتوانست در دستور کار باشد امر منطقی بنظر میرسد. در این کشورها بورژوازی محلی با داشتن یکسری اختلافات با سرمایه بین‌المللی حرکتی بر علیه دولتهای اروپایی انجام میداد که میبایستی مورد حمایت واقع میشدند. ولی مسئله بر سر این است که در کشورهایهایی که حرکات توده‌های کارگران و دهقانان بعنوان تالی اجتماعی مطرح بودند دولت شوروی و کمینترن همچنان بر تقویت و به رسمیت شناختن دول بورژوایی و یا آمیزه‌ای از بورژوازی نوحاسته و طبقات سنتی پافشاری کرده و مسئله انقلاب در این کشورها را تابع اختلافات این قشر یا طبقه با سرمایه بین‌المللی میکرد (ترکیه، چین، ایران...). راه حل پیشنهادی لنین، ایجاد پلی بین جنبشهای کارگری کشورهای سرمایه داری پیشرفته و رنجبران ملل مستعمره و عقب مانده بود. لذا او مطرح ساخت که کمینترن میبایستی از جنبشهای بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده حمایت کند تا آنها خود را از یوغ امپریالیسم رها سازند. مهمترین تاکتیک پیشنهادی در این مسیر را نیز تلاش در جهت ایجاد شوراهای دهقانی میدانست تا بدین وسیله شوراهای بعنوان نیروی محرکه حل مسئله ارضی، تضمین کننده پیروزی مبارزه ضد امپریالیستی گردند. البته لنین در عین حال پیشنهاد میکرد که کمینترن بایستی "وحدت موقتی" با جنبشهای "بورژوا دموکراتیک" در این کشورها را نیز در دستور کار خود قرار دهد سخنگوی اصلی که مسئله کمونیستهای ملل شرق را مطرح کمونیست هندی م.ن. رُی (M.N.Roy) بود.

(14)

رُی بحث خود را در کنگره با تمایز بین مراحل مختلف رشد سرمایه‌داری در کشورهای شرق آغاز نمود

کشورهای شرق را میتوان به سه دسته تقسیم نمود. اول، کشورهایی که در ... آنجا سرمایه‌داری کاملاً توسعه نیافته است اینها کشورهایی‌اند که نه تنها صدور ...

سرمایه از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی مرکزی در آنجا انجام میگردد، بلکه سرمایه‌داری داخلی توسعه یافته‌ای که رشد یک طبقه بورژوازی با آگاهی طبقاتی را فراهم نمود نیز در آنجا وجود دارد. سرمایه ضد خود را نیز تولید میکند (در این کشورها) یک پرولتاریای در حال کسب آگاهی طبقاتی (پدید آمده است) که درگیر مبارزه اقتصادی است که رفته رفته رنگ سیاسی به خود میگیرد. دوم، کشورهایی که رشد سرمایه‌داری در آنجا آغاز گردیده است اما هنوز در سطح پائینی بوده و وضعیت فئودالی هنوز بر ساخت جامعه غالب است و در آخر مرحله سوم توسعه است که در آن (کشورها) وضعیت ابتدائی (تولید) هنوز برقرار است. یعنی جوامعی که توسط فئودالهای موروثی اداره میشوند. چگونه "میتوانیم برای تمامی این کشورهایی که به "مستعمرات و نیمه مستعمرات معروف گشته و به چنین دسته‌هایی تقسیم میگردند یک برنامه عمومی و یا یک اصل کلی رهنمائی تاکتیکی به منظور رشد جنبش انقلابی ارائه دهیم؟

(15)

وی در رابطه با ماهیت جنبشهای موجود در کشورهای شرق نیز آنها را به دو نوع تقسیم کرد یکی جنبشهای "ملی" که توسط بورژوازی با هدف طرح استقلال سیاسی که درون سیستم سرمایه‌داری جهانی باقی خواهد ماند و دیگری جنبش دهقانان و بخصوص دهقانان بی زمین که به همراه پرولتاریای جوان این کشورها خواستار تغییر اجتماعی‌اند. رُی تأکید داشت که اگر چه کمینترن میتواند در برخی موارد از جنبشهای دسته اول حمایت کند اما در هر کجا که جنبش نوع دوم بعد اجتماعی پیدا کرده است وظیفه کمینترن حمایت کامل از انسان است. 9

نکته‌ای را که رُی قصد تأکید آنرا داشت رابطه جنبشهای به اصطلاح "بورژوا دموکراتیک" در کشورهای "شرق" با احزاب کمونیستی و انقلابی بود. تجربه نیز چه در همان دوران و چه در سالهای بعد (مسئله چین، ترکیه، ایران...) نشان داد که وی محق بود که از کمینترن بخواهد سیاستش را نسبت به دفاع و یا عدم دفاع از جنبشهای کمونیستی و انقلابی در برابر جریانهای حاکمی که در این کشورها بعنوان "ضد امپریالیست" مورد حمایت واقع میشوند روشن سازد تلاش هواداران مشی استالین نیز که بعدها بحثهای رُی و سلطانه را به لوث کشانیده و آنان را

به چپ روانی که خواهان انقلاب سوسیالیستی فوری در کشورهای شرق بودند خواندند تنها به تکرار فجایی نظیر کشتار کمونیستها و انقلابیان انجامید
بعد از بحثهای دیگری که در این کنگره انجام گرفت لنین اعام داشت که در کمیسیون این مسئله نزدیکی بورژوازی محلی به امپریالیسم) به گونه غیر قابل نفی نشان داده شد و ما به این نتیجه)
همه جا لفظ "بورژوا دموکراتیک" را با
رسیدیم که تنها کار صحیح در نظر گرفتن آن بود و تقریباً
انقلابی - ملی" تعویض کردیم. معنی این تغییر آنست که ما کمونیستها باید از نهضت‌های ملی"
بورژوائی در کشورهای مستعمره فقط زمانی حمایت کنیم که این جنبشها واقعا انقلابی
اند. زمانی
که نمایندگان این نهضتها جلو ما را در تربیت و بسیج دهقانان و توده‌های وسیع با یک روحیه
انقلابی بگیرند
(16)

بهررو کنگره، آمیخته‌ای از تزهایی "لنین" و "ری" را (علیرغم اختلافاتشان) به تصویب رسانید پایه تئوریک تحلیل "ری" از مسئله انقلاب در شرق که عامل تأثیر گذارنده در مصوبه فوق گشت این بود که چون کشورهای اروپائی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مافوق سود اخذ میکنند قادر به مقابله با بحرانهایی اقتصادی خود بوده و میتوانند کارگران کشورهایشان را در رفاه نسبی قرار دهند. انقلاب در کشورهای شرق سبب قطع سود اخذ شده گردیده و امر انقلاب در کشورهای امپریالیستی را امکانپذیر میکند
برخلاف تحلیل کنگره اول این سرنوشت جنبش طبقه کارگر اروپا است که به انقاب در شرق وابسته است
(17)

جالب اینجاست که هنوز دو ماه از تاریخ مصوبات کنگره دوم کمینترن نگذشته بود که در باکو اولین کنفرانس "ملل شرق" برگزار شده و در آنجا "زینویف" بعنوان صدر کنفرانس اعلام داشت که بایستی بر علیه امپریالیسم انگلستان اقدام به "جهاد" نمود و از انور پاشا رقیب "آتاتورک" که در دوران جنگ جهانی اول در اتحاد آلمان - عثمانی مسئول مستقیم قتل عام هزاران نفر از ارامنه، بعنوان میهمان برجسته کنگره دعوت نمود. به گفته کار، فاز اولیه سیاست اتحاد شوروی در رابطه با مسئله شرق بدین ترتیب شکل گرفت
کنگره باکو: شمشیر دموکلیوس در دست رهبران اتحاد شوروی
شوروی شناس معروف انگلیسی "کار" مینویسد: کنفرانس باکو را میتوان آغاز فاز اول سیاست اتحاد شوروی در "شرق" دانست که با معاهده شوروی انگلیس به افول رسیده و در سومین کنگره سپری میگردد. 10
در شانزدهم ماه مه 1920 هیئت رئیسه کمینترن درخواستی خطاب به "حزب کمونیست ایران" که در همان ایام در "انزلی" در حال تشکیل بود فرستاده و از حزب دعوت نمود که در اول سپتامبر با بیشترین تعداد ممکن هیئت نمایندگی خود را به کنگره ملل شرق در باکو اعزام دارد 1910
دعوتنامه کمینترن از کارگران و زحمتکشان ملل شرق درخواست نمود که آنان در کنگره باکو و برای مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلستان و نوکرائش شرکت نمایند
دهقانان و کارگران ایران حکومت قاجار در تهران و خوانین خدمتگزار آن در "ولایات فرنیهاست که به چیاول و غارت شما مشغول بوده‌اند. زمین که بر طبق قوانین شریعت ملك مشترك شما بوده توسط کارگزاران حکومت تهران غصب
...شده است
دهقانان بین‌النهرین، انگلستان کشورهای شما را مستقل اعلام داشته است اما ...
هزار سرباز انگلیسی در کشور شما و ایران مستقر بوده و به چیاول و 80/000
...غارت، کشتار و تجاوز به زنان شما اشتغال دارند
(19)

همین نقل کوتاه و لحن تهییج آمیز آن خطاب به مردم شرق میتواند نیت سیاسی تشکیل دهندگان کنگره باکو را بیان کنند. دو هدف عمده کنگره را میتوان چنین خلاصه کرد
- تهییج احساسات ضد انگلیسی مردم شرق بر علیه انگلستان و نوکرائش 1

**برجسته نمودن و ارزش نهادن بر اعتقادات عقب مانده ملل شرق برای مبارزه 2
علیه حزب (انگلستان) از طریق طرح مسائلی مانند تجاوز به ناموس حفظ**

بشریعت و غیره

**دعوت از کسانی مانند سلطان امان الله از افغانستان، شیوخ عرب، و غیره نیز تنها بیان توسل هیئت
رئیس کمیترین به ارزشها و نیروهای کهن ارتجاعی جوامع شرق بخاطر تحریک آنان علیه
انگلستان است حتی اگر این امر به قیمت مشروعت بخشیدن به اسلام و در خدمت هر چه
مستحکمتر شدن آن در این جوامع باشد. مروری بر وقایع و مباحثات مطروحه در کنگره مسئله را
عریانتر خواهد نمود.**

مراسم افتتاحیه کنگره باکو خود صحنه نمایش "ضد امپریالیستی" بود. چند روز پیش از گشایش
کنگره به بورژوازی باکو دستور داده شد تا برای آسودگی خاطر "پرولتاریا و ارتش سرخ" شهر
را ترک گوید. در روز افتتاحیه ابتدا از مجسمه بزرگ مارکس پرده برداری شده و سپس مترسکهای
لوید (M. Millerand) پارچهای را که از پیکرهای م. میلراند سوسیالیست سازشکار فرانسوی
جرج نخست وزیر انگلستان و ویلسون رئیس جمهور امریکا ترتیب داده بودند به جایگاه هیئت
رئیس آورده رئیس دادگاه باکو آنان را به مرگ محکوم نموده و یک بطری از نفت باکو را روی
مترسکها ریخته و آتش زدند. "این است مزه نفت باکو که شما آنقدر مشتاق تصاحبش بودید
(20)

**زینویف سعی نمود که در نطق افتتاحیه از هر طریق و حتی با دامن زدن به احساسات دینی
شرکت کنندگان آنان را بر علیه انگلستان تحریک کند. آنان نیز به درخواست زینویف مبنی بر
اعام جنگ مقدس بر علیه انگلستان پاسخ مثبت داده و فریاد زدند که جهاد جهاد، سوگند میخوریم
که جهاد نمائیم**

(21)

11.

هیئت نمایندگی ایران در این کنگره (با 157 نفر) بعد از ترکیه بیشترین تعداد شرکت کننده را
داشت. هیئت رهبری حزب کمونیست ایران را حیدرخان عمو اوغلو، علی اف، سلطانزاده، جعفر
پیشهوری، لطفی، زارع و احسان الله خان، تشکیل میدادند. اولین شرکت کننده در بحثهای کنگره
حیدرخان دوست نزدیک استالین بود"

(22)

وی عنوان نمود که حکومتها و وابسته به امپریالیسم در
شرق "خود بخود سقوط نخواهند کرد و کمک دولت شوروی به شکل اسلحه و مهمات برای"
سرنگون نمودن آنان ضروری است. **نکته جالب در رابطه با حیدرخان نطق او در روز پنجم
کنگره بود. وی در این نطق به ستایش تمدن ایران پرداخته و این کشور را "زادگاه زردشت محل
تولید تمدن بزرگ و مهمترین مرکز زندگی فعالیتهای اسلامی که جایگاه خاصی در خاورمیانه**

"دارد"

(23)

معرفی نمود. سخنان حیدرخان در ستایش از ایران به مذاق هیئت نمایندگی اتحاد
شوروی خوش نیامد. بعدها زینویف گلایه نمود که برخی از نمایندگان احزاب خاورمیانه بجای
انترناسیونالیسم "به تبلیغ "ناسیونالیسم" پرداخته اند"

(24)

اما بهر رو کنگره نتایجی را که هیئت رئیس کمیترین برایش در نظر داشتند به همراه آورد. چنانکه
زینویف در نطق اختتامیه کنگره خاطر نشان ساخت که کنگره ملل شرق (باکو) "سختترین
ضربات را بر علیه سرمایه داری انگلیس وارد آورد

(25)

اگرچه در این نشست مسائل انقلاب در کشورهای شرق در دستور قرار گرفته و حتی در تبلیغات
آن نیز مطرح گردید، اما قرانت اهداف اصلی کنگره و آشنائی با مجموعه مسائلی که کنگره تحت
آنها برپا گردید؛ اشاره بر مسائل دیگری سواي "انقلاب" "در شرق" داشت. خطوط ذیل را
میتوان بعنوان گرایش اصلی نظری در کنگره باکو جمع بندی کرد
- هدف اصلی کنگره باکو به تهییج شرکت کنندگان به علیه امپریالیسم انگلستان محدود ماند 1
- سعی کنگره بر این بود که مجموعه هرچه وسیعتری از نیروهای ضد انگلیس را در راه با 2

بسیج نماید؛ لذا در برخورد به نیروها و ارزشهای عقبنامه و ارتجاعی حاکم بر مردم شرق تا چنانکه در تضاد با انگلیس قابل بهره وری بودند، سیاست بسیار محافظه کارانه‌ای را اتخاذ نمود

- طرح مسئله انقلاب در این کشورها را و همچنین رابطه احزاب کمونیست این ملل را با نیروهای "ضد امپریالیست" تحت الشعاع ایجاد "جبهه ضد امپریالیستی" و ائتلاف سیاسی قرار داد

از مطالعه مجموعه شرایط موجود در سطح بین‌المللی بخصوص رابطه بین اتحاد شوروی و انگلستان چنین بنظر میرسد که هدف اتحاد شوروی از برگزاری چنین نشست‌هایی در آن ایام تحت فشار قرار دادن دولت انگلستان که سیاست سرسختانه‌ای را در رابطه با این کشور در پیش گرفته نیز، بوده است

در 20 سپتامبر 1920 چچرین وزیر خارجه شوروی اعلام داشت که "آقای لوید جرج با قطع مذاکره با شوروی نبایستی از رخ دادن یک جنبش عظیم در آسیا بر علیه بریتانیای کبیر شکایتی داشته باشد"

(26)

در پاسخ بدین التیام

لوید جرج نیز پیشنهاد مجدد مذاکره را (به شرایط قبول)

شروط دولت انگلستان از طرف دولت شوروی (داده و بالاخره در سال 1921 (سال بعد از برگزاری کنگره باکو) قرارداد معروف شوروی - انگلستان تعهد نمود که: 12 - دولت شوروی متعهد میگردد که از دست زدن به هر گونه عمل و یا تبلیغ بر علیه انگلستان 1 خودداری کند

- دولت شوروی متعهد میگردد که از دامن زدن و یا حمایت از هرگونه حرکات تبلیغاتی و یا قهرآمیزی که مردم آسیا را مستقیم و یا غیر مستقیم بر علیه منافع انگلستان و یا بریتانیای کبیر تحریک کند خودداری کند

فرآیند انحطاط کمینترن را برای سالهای آتی تدارک (NEP) دو سال بعد اثرات سیاسی برنامه نپ میدید؛ انترناسیونال دوم "انتقام" خود را از "انترناسیونال سوم" بدین ترتیب گرفت. حزب کمونیست شوروی در تعقیب دیدگاه "توسعه‌گرایانه" اش از سوسیالیسم، برنامه نپ (بازگشت به سرمایه‌داری) را بعنوان بديل سازماندهی اقتصادی برای حل مشکلات آن روز جامعه شوروی قرار داد. اثرات "بازگشت به عقب" در عرصه سیاست داخلی در بکارگیری سازمانیابی نیروی

کار (مدیریت تیلوریستی) و عمده شدن جایگاه متخصصین در فرآیند تولید متبلور گردیده، در عرصه سیاست خارجی نیز دعوت از سرمایه‌های خارجی، (کشورهای پیشرفته صنعتی) و انعقاد

قراردادهایی مانند معاهده 1921 شوروی - انگلستان در دستور کار قرار گرفت. از این به بعد کمینترن (و دولت شوروی) پیوسته یک سیاست دوگانه را در رابطه با مسئله انقلاب در "شرق" و مبارزه "ضد امپریالیستی" اتخاذ نمود. هر آنگاه که رابطه بین شوروی و کشورهای امپریالیستی شراب میشد شوروی با دامن زدن به جو "مبارزه ضد امپریالیستی" مسئله "انقلاب" در شرق را در دستور کار قرار میداد و هرگاه که روابط دیپلماتیک شوروی ایجاب میکرد جهت "حفظ صلح جهانی و دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم" کمونیستهای کشورهای "شرق" به ایجاد "جبهه‌های واحد" و سازش دعوت میگردد (همانگونه که در بحثهای کنگره‌های ششم و هفتم خواهیم دید).

بهررو اثرات این سیاستها را میتوان در تغییر **مشی کمینترن و اتحاد شوروی درباره ایران بستن معاهده ایران - شوروی حمایت از رضا شاه عدم حمایت از جناح چپ حزب کمونیست ایران و ...**، ترکیه (انعقاد پیمان مودت با دولت آتاتورک و سکوت در مقابل کشتار رهبران حزب کمونیست ترکیه بدست او)، چین (سیاست فاجعه‌آمیز کمینترن در قبال رابطه بین گومین تانگ و کمونیستهای چین) مشاهده کرد

یکنگره سوم: دفن مسئله انقلاب در شرق

این کنگره در سال 1921 در شرایط حاکم بعد از قرارداد انگلستان - شوروی و معرفی برنامه نپ برپا گردیده و با کنارگذاری قطعی مسئله "انقلابات اجتماعی در شرق" و حمایت از دولتهای "ضد

امپریالیست" حاکم بر این ملل به گفته "کار" انقلاب در شرق را به خاک سپرد. در این کنگره به کمونیست هندی ری که در کنگره دوم بحثهای مفصلی در رابطه با مسئله انقلاب در شرق ایراد کرده بود تنها 5 دقیقه فرصت صحبت کردن داده شد. وی نیز از این فرصت محدود استفاده کرده این سیاست را ابناالوقت مآبانه (اپورتونیستی) خوانده و به این امر اعتراض نمود

نکته جالب در این کنگره دیدگاه شوونیستی احزاب کمونیستی کشورهای اروپائی درباره جنبشهای در اعتراض به (Safarov) "کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود. تا چنانکه "صفراف اظهارات نماینده حزب کمونیست فرانسه دائر بر اینکه برخی از مردم از رشد کافی برای اداره 13

امور خود برخوردار بوده و برخی دیگر (مانند الجزایر مستعمره فرانسه) قادر به تعیین سرنوشت و اداره امور خود نمیباشند اظهار داشت: "برخلاف تصمیمات کنگره دوم کمونیست بین الملل، احزاب کمونیست کشورهای امپریالیستی کمترین توجهی به مسئله ملی و مستعمرات انجام نداده اند... از آن بدتر پرچم کمونیسم را برای پنهان ساختن ایده های شوونیستی که با انترناسیونال پرولتاری بیگانه است بکار گرفته اند

(27)

مسئله آنقدر جدی بود که در کنگره دوم نماینده حزب کمونیست انگلستان اعتراف کرده بود که اکثریت کارگران انگلیس مخالف یک مبارزه طبقاتی ضد استعماری توسط مردم شرق علیه امپریالیسم انگلیس اند

(28)

بنابراین نه ملاحظات سیاسی اتحاد شوروی و نه دیدگاه ناسیونال شوونیستی احزاب کمونیست اروپایی برای طرح و انجام انقلابات اجتماعی در "شرق" چندان ارزشی قائل نبودند. بیدلیل نبود که در همه کنگره های اول کمینترن (که هنوز امکان انجام بحث آزاد عملی بود و مخالفین دچار تصفیه های استالین نگردیده بودند) اغلب کمونیستهای شرق در صف اول انتقاد به سیاستهای مسلط بر کمینترن قرار داشتند

(29)

کنگره چهارم: جبهه متحد کارگری در نوامبر 1922 تشکیل گردید این در شرائطی بود که انقلاب در سطح جهانی از اوج خود فروکش کرده و احزاب کمونیستی در کشورهای اروپایی سعی در حفظ پایگاههای موجود خود داشتند. بدین خاطر تاکتیک "جبهه متحده کارگری" در این نشست به تصویب رسید. هدف این تاکتیک جدید فراهم آوردن شرایطی بود تا احزاب کمونیست اروپا بتواند در مبارزه روزمره کارگران خود را فعال کرده از طریق تکیه بر منافع کوتاه مدت کارگران احزاب سوسیال دمکرات را از طریق فشار از پائین منزوی نمایند (خواهیم گفت که این امر چگونه زمینه ساز رفرمیسم در میان این احزاب گردید

در رابطه با مسئله شرق نیز سیاست محافظه کارانه سوسیالیسم در یک کشور بیش از پیش دلباختگی خود را به حمایت از "رهبران ضد امپریالیست" کشورهای شرق نشان داد. در آستانه گشایش

کنگره چهارم (نوامبر 1922) کمال آتاتورک حزب کمونیست ترکیه را غیرقانونی اعلام کرده دست به قتل عام اعضای این حزب زد. حتی شانزده تن از رهبران حزب کمونیست را با دست و پای بسته به تنگه بسفر انداخت. نمایندگان حزب کمونیست ترکیه شرح مفصلی از این فجایع را نوشته و او کمینترن درخواست تجدید نظر در سیاستهای خود در مورد حمایت از حکومت آتاتورک بگردیدند. رادک به نمایندگی از سوی هیئت رئیسه کمینترن در پاسخ اظهار داشت که

ما برای یک لحظه هم از آنچه که به کمونیستهای ترک گفتیم پشیمان ...

نمیباشیم... مسئله این است که آیا ترکیه میتواند خود را آزاد کند یا برده سرمایه

بین المللی خواهد شد... امروز ما به کمونیستهای ترک میگوئیم... وظیفه دفاع از

استقلال ترکیه که از اهمیت انقلابی خاص برخوردار است هنوز تمام نشده است

شما باید خود در مقابل این فشارها دفاع کنید... اما همچنین بایستی بفهمید که زمان

هنوز برای مبارزه قطعی برای نجات و آزادی فرا نرسیده است و شما هنوز راه

درازی در پیش دارید تا همراه عناصر بورژوازی انقلابی سفر کنید

(30)

واقعیت آن بود که در این ایام دولت ترکیه از نظر بین المللی از سوی دول "آنتانته" برای انعقاد قرارداد صلح تحت فشار قرار گرفته بود و مقاومت میکرد. دولت اتحاد شوروی نیز در این مورد 14 از دولت ترکیه دفاع میکرد. حال کمینترن نیز که تحت سیاست خارجی شوروی تبدیل به یکی از ادارات وزارت امور خارجه شوروی گردیده بود با توسل به تئوری انقلاب مرحله ای و عمده بودن مبارزه ضد امپریالیستی به کمونیستهای ترکیه که توسط حکومت آتاتورک کشتار میشدند درس

خونسردی و حفظ ائتلاف با "عناصر بورژوازی انقلابی" (آتاتورک) را میداد

کنگره چهارم را میتوان از یک نظر نقطه عطفی در تاریخ "انترناسیونال سوم" قلمداد کرد. از یک سو جناح بندی های درونی کمینترن هرچه بیشتر روشن گردیده و تز "سوسیالیسم در یک کشور" و جناح هوادار آن میرفت که تسلط کامل و قطعی خود را بر تمامی آحاد سیاسی و تئوریک کمینترن کلیه مصوبات

عملی سازد. از طرف دیگر این کنگره در رابطه با مسئله انقلاب در "شرق" تقریباً کنگره دوم را به فراموشی سپرد. استالین که در این مقطع نفوذ بسیاری در هیئت رئیسه کمینترن کسب کرده بود این مسئله را در کتاب "اصول لنینیسم" این گونه فرموله میکند: "لنین میگوید: "تقاضای جداگانه دموکراسی منجمله حق حاکمیت بر سر نوشت یک چیز مطلق نبوده بلکه جزئی است از نهضت عمومی دموکراتیک جهان (اکنون نهضت عمومی سوسیالیستی). ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جزء با کل متضاد باشد در این صورت لازم است از آن صرف نظر نمود"... عین همین را باید بطور کلی در باب نهضت انقلابی ملی گفت. لزوم جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم به هیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتری در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی جمهوریخواهانه و یا منکی بر دموکراسی باشد. مبارزه امیر افغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبانه اش... از نظر عینی مبارزهای انقلابی است، زیرا این مبارزه امپریالیسم را تضعیف و قوایش را تجزیه میکند... مبارزه بازرگانان و روشنفکران بورژوازی مصر برای استقلال این کشور بهمین جهان از نظر عینی مبارزهای انقلابی است علیرغم اینکه رهبران نهضت ملی مصر از طبقه بورژوازی و مخالف سوسیالیسم هستند

(31)

گفته‌های فوق جان کلام سیاست خارجی "سوسیالیسم در یک کشور" است که استالین با "شیوایی" و عریانی تمام آنرا جمع‌بندی میکند. میتوان از یک نیروی ارتجاعی سلطنت طلب ضد سوسیالیست و... بشرط اینکه دشمن "امپریالیسم" باشد حمایت کرد. این چنین بود که بارقه‌های امیدبخش انقلاب اکتبر در لوای "مبارزه ضد امپریالیستی" خشک گردید. تمام تازگی پیام انقلاب اکتبر در دست رد زدن به سینه کسانی بود که انقلابهای سوسیالیستی را در پس پرده‌های آهنین "قوانین" رشد نیروهای مولد (منشویسم) حبس کرده و نفس آزادیخواهی و رهایی‌طلبی انسانها را در سینه‌شان خفه نموده بودند. تمامی تاش شیفتگان بعدی انقلاب اکتبر در شرق (نظیر رُری و سلطانزاده) نیز از شنیدن چنین پیامی، انرژی خود را میگرفت. دفاع ما نیز از اینان تنها به قصد برجسته نمودن آراء فرزندانگانیست که در دل شور انقاب مداوم و در افکارشان دلبستگی به گسستن "قوانین لایزال مادی" تاریخ به چشم میخورد. اینان را ما رهنوردان اندیشه‌های نوین (در مقابل آراء تکامل گرایانه انترناسیونال دوم) سوسیالیستی میدانیم که از انقاب اکتبر رهایی از محبس تنوری مرحله بندی انقلاب، ستیز با نیروها و ارزشهای کهن، و طرح شوراها و کارگری و دهقانی را گرفته بوده، خزیدن در آسودگی سایه دولتمردان و سران قبائل ملل شرق ("رهبران مبارزه ضد امپریالیستی") را با سوسیالیسم بیگانه می‌پنداشتند. چون آتیه سوسیالیستی و سازماندهی شورایی را 15 پیشه کرده بودند، هیچگاه در برابر "سوسیالیسم در یک کشور" زانو خم نکرده و غالباً نیز دچار

تصفیه‌های استالینی گردیدند.

سوسیالیسم در یک کشور محتاج ایجاد رابطه فرمانده و فرمانبردار بین احزاب کمونیستی جهان بود و هر آنکه چنین نکرد خائن و جاسوس امپریالیست معرفی شد، و به قتل و تبعید گرفتار گردید کنگره چهارم کمینترن نقطه برشی بود که بعد از آن و در طی یک پروسه کوتاه جناح غالب بر آن جناح استالین) با توسل به تز "سوسیالیسم در یک کشور" (صنعتی کردن سریع اشتراکی نمودن) قهرآمیز در شوروی و بوروکراتیزه نمودن هرچه بیشتر حزب کمونیست شوروی و کمینترن و قلع و قمع کردن مخالفین) به آمال و آرزوهای قدیمی پوپولیستهای روس دال بر اینکه "روسها برترین مردم جهانند" جامه عمل پوشانید

(32)

کمینترن و مسئله ایران: حزب کمونیست ایران و تحول آن
کنگره انزلی و تشکیل حزب کمونیست ایران - اولین کنگره حزب کمونیست ایران در 23 ژوئیه را بایستی در عین حال نشست اعلام موجودیت آن نیز بحساب آورد. در این کنگره بود که 1920 کمونیستهای ایران که پیش از این تحت نام "حزب عدالت" فعالیت میکردند نام خود را به حزب کمونیست ایران، تغییر دادند، 48 نماینده از طرف 20/000 نفر اعضای حزب تحت ریاست آقازاده کنگره را افتتاح نمودند
از بحثهای نمایندگان در این کنگره چنین درک میشود که دو گرایش عمده خود را مطرح نمودند

یکی گرایش بود که به طرح مسئله انقلاب مداوم در ایران از طریق سازماندهی شوراهای دهقانی و مبارزه بر علیه زمینداران بزرگ پرداخت (جناح سلطانزاده). و گرایش دوم، که مسئله انقلاب مرحله‌ای و عمده بودن مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلستان را در دستور کار خود قرار داد سلطانزاده در روز دوم کنگره اعلام نمود: "در حال حاضر در ایران وضعیت انقلابی وجود ندارد زیرا توده‌ها بطور عمومی در جنبش انقلابی شرکت نمی‌جویند". (33)

در این رابطه وی شعارهای زیر را به سود انقلاب ایران میدانست: 1- مبارزه علیه انگلستان، 2- مبارزه علیه حکومت شاه، 3- مبارزه علیه خان‌ها و زمینداران بزرگ. وی اضافه نمود که حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود انقلاب ایران به پیروزی نخواهد رسید. (34)

در مقابل بحث‌های او

ابوکف در روز سوم مطرح نمود:

توده دهقانان هم میتوانند علیه انگلستان بکار گرفته شوند و هم علیه شوروی. این امر بستگی به این دارد که در چه جهتی بر روی آنان کار شود. لیکن از طریق کار تهبیجی که به دقت انجام گیرد در آن واحد هم زمینداران بزرگ شمال هم بورژوازی و هم دهقانان قیام خواهند کرد. آن چه باید توجه جدی ما را بخود جلب کند پیدایش مرد انقلابی کوچک خان و انستیتوسیون قدرت سوویتی در ایران است اگر بورژوازی امروز علیه انگلستان قیام نمیکند و از کوچک خان پشتیبانی نمی‌نمایند علت آن اشتباهی است که ما مرتکب شده‌ایم و در ایران حکومت سوویتی تشکیل داده‌ایم. برای پایان دادن به این برخورد قابل تأسف ما باید به همه اهالی بفهمانیم که حکومت شوروی (در ایران) در واقع نه زمینداران را تهدید میکند و نه بورژوازی را. آنها نیز به جنبش آزادیبخش ملی خواهند پیوست. و نیز نباید هیچگونه تظاهراتی علیه زمینداران و بورژوازی انجام داد. امروز جز از یک شعار نمیتوان سخن گفت مرگ بر انگلستان نابود باد شاه. (35)

اختلاف اساسی دو گرایش فوق چنانکه در این نقل قول تبلور یافته در استراتژی سیاسی برای انقلاب ایران است. نکته‌ای را که سلطانزاده به درستی برجسته میکند لزوم انقلاب ارضی در ایران است. لذا او شوراهای دهقانی را نیروی اصلی مبارزه برای تحول اجتماعی پیشنهاد مینماید. به همین دلیل سلطانزاده مسئله مبارزه بر علیه "زمینداران بزرگ" را عمده میکند. اما گرایش مقابل به جای طرح انقلاب ارضی مسئله ائتلاف سیاسی از کمونیستها بورژوازی و زمینداران بزرگ بر علیه امپریالیسم و شاه را پیش میکشد

به هر رو نشست انزلی موفق به تصویب برنامه‌ای گردید که هسته اصلی آنرا بحث سلطانزاده درباره تئوری انقلاب ایران تشکیل میداد. برنامه بعد از بدست دادن یک تحلیل از اوضاع اقتصادی اجتماعی ایران و وضعیت سرمایه‌داری بین‌المللی چنین نتیجه میگردد تمام این اوضاع و احوال موقعیتی، با امکانات بسیار وسیع ایجاد میکند که با توجه به ضعف بورژوازی باید لامحاله از (مرحله) ملی به (مرحله) اجتماعی تغییر یابد. همسایگی و نزدیکی روسیه پرولتری این منبع عظیم نیروی انقلابی برای جنبش‌های بخش تمام طبقات ستم دیده و استثمار شده خاور دور و نزدیک اهمیتی تقریباً تعیین کننده در بر خواهد داشت ایران یکی از نمونه وارترین .

کشورهای شرق است که در آن روشنتر از هر جای دیگر این امتزاج و این ستم امپریالیستی و بیدادگری استعماری به چشم میخورد

حزب کمونیست ایران وظایف مشخص دیکتاتوری پرولتاریا را در ایران که در حالیکه توده‌های کارگری آن عمدتاً در مناطق مرزی قفقاز و ترکستان ساکن

اند

در داخل کشور فقیرترین بخش دهقانان و اقشار خرده بورژوازی اهالی تفوق دارند به شرح زیر انکشاف میدهد

(خلاصه این برنامه چنین است: 1- طرح انقلاب اجتماعی به عنوان بدیل انقلاب مرحله‌ای (ملی)

- برنامه انقَاب ارضي به عنوان چاره ساز انقلاب اجتماعي و تحول ساختي - طبقاتي. 3- پيشنهاده 2
دموکراسي شورائي به عنوان تالي سازماندهي اجتماعي سياسي جامعه. اين برنامه با طرح انقلاب
اجتماعي به نفي تئوري انقلاب مرحله اي پرداخته و در مقابل تز ائتلاف سياسي، طرح انقلاب
ارضي را پيشنهاده ميکند. از مفاد اين برنامه چنين برميآيد که کنگره انزلي به طرح سازماندهي
وفادار بوده و به جاي ديکتاتوري دموکراتيک کارگران و دهقانان (خلق) حکومت شورايي را
دستور کار خود قرار ميدهد. نکته جالب ديگر در برنامه حزب کمونيست آن است که مبارزه
ضد امپريالستي " را پديده اي خارجي و بر عليه "بيگانگان" ندانسته و مبارزه عليه زمينداران "
بزرگ، خانها، و روحانيت را در عين حال مبارزه ضد امپرياليسم انگلستان نيز ميداند
گرايش ديگر درون حزب کمونيست ايران را ميتوان به وضوح در سندي که در ژانويه - مارس
منتشر شد (معروف به تزهاي حيدر عموواغلي که انتشارات مزدک آنرا نوشته يکي از 1921

کارشناسان کمينترن به نام سکاچکو ميداند) ملاحظه نمود: 17
در مقابل يگانه طبقه ضد انقلابي مالکين بزرگ طبقات زيرين قرار دارند که ...
بالقوه انقلابيند الف: بي چيزان شهر ب: دهقانان ج: طبقه چند ميليوني کسبه کوچک
و متوسط. در چنين شرايطي که در ايران پرولتارياي صنعتي کاملاً غير متشکل
است و دهقانان در تاريخي و جهالت بسر ميبرند... و ماداميکه نفرت به
خارجيها که در نظر خلق ايران منشأ تامي اين بايا هستند، نظر مشترک همه
است (جز طبقه مالکين بزرگ) تصور اينکه انقلاب ايران ميتواند بر زمينه

مبارزه طبقاتي بوجود آيد و از همان آغاز زير پرچم کمونيستي برود قطعاً
نادرست است. انقلاب ايران فقط در شکل نهضت آزاديبخش ملي که هدفش
رهانيدن خلق از اسارت خارجي و تثبيت استقلال کامل سياسي و اقتصادي ايران
باشد، ميتواند به وجود آيد، و پيروزمندانۀ تکامل يابد. چنين انقلابي به وسيله
خرده بورژوازي تجاري که يگانه طبقه قادر به رهبري سياسي در ايران است،
رهبري خواهد شد. فقط در جريان بعدي تکامل انقلاب يعني وقتي که توده هاي
وسيع دهقاني بدان ملحق شوي، و اين توده ها متشکل گردند و زير رهبري حزب
کمونيست قرار گيرند، و زماني که دشمن مشترک يعني امپرياليسم خارجي که
فقط در اين صورت در جريان تقريبا به تامي طبقات تعدي مي

کند مغلوب گردد،

تحکيم پيروزي مبارزه عمومي ملي، خصلت مبارزه طبقات زحمتکش پرچم انقلاب
سوسيالستي را برافراخته و با از سر راه برداشتن ساير طبقات مخالف تا پيروزي
نهایی پيش خواهد رفت. جريان تکامل انقلاب ايران با منافع انقلاب اجتماعي
جهاني هماهنگي کامل خواهد داشت، زيرا در وهله اول انگلستان را از ايران
ميراند، قدرت امپرياليسم انگلستان را متزلزل ميسازد و سپس ايران را به طور
طبيعي و به تدريج به مدار نظام کمونيستي سوق ميدهد

(37)

سند بالا به خط مسلط بر کمينترن نزديک بوده و زمينه تئوريک خود را بر بستر انقلاب مرحله اي
درک تکامل گرايانه از تغييرات اجتماعي (حرکت "طبيعي و تاريخي" ايران به مدار نظام
در همين جاست که مارکسيسم انترناسيونال سوم، به موازات

کمونيستي) قرار داده است و دقيقاً

مارکسيسم انترناسيونال دوم و بلشويسم در خط منشويسم گام برميدارد
نکته مهم در اينجا مسکوت گذاردن مسئله انقلاب ارضي و تأکيد نهادن بر عقب ماندگي جامعه، و
تسلط امپرياليسم است. جالب اين جاست که سند بالا راه حل بيرون آمدن جامعه کشاورزي ايران را
از عقب ماندگي به جاي انقلاب ارضي و فروپاشي نظام ارباب - رعيتي در "بيرون کردن
امپرياليسم انگلستان"، ميداند. نوشته فوق اين را به خواننده القاء ميکند که انقلاب ايران دو مرحله
دارد، در مرحله اول "انگلستان را از ايران ميراند"، و "سپس ايران را بطور طبيعي به تدريج به
مدار نظام کمونيستي سوق ميدهد". جالب اينجاست که حتي فردي مانند تروتسکي که خود را
تدوين کننده "انقلاب مداوم" و کسي که با تز "سوسياليسم در يك کشور" از ابتدا مخالفت کرده بوده
نيز موضعي چندان متفاوت از گرايش غالب بر حزب کمونيست شوروي و کمينترن اتخاذ نميکند

ما باید با استفاده از هر طریق و وسیله‌ای به تأکید بر آمادگی خود در رسیدن به سازش با" انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم

(38)

18

کمینترن و رضا شاه

برای شناخت از مختصات تئوریک - سیاسی گرایشات موجود در کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی، درک دو واقعه مهم که در این ایام (سالهای 1920) در ایران رخ داد ضروریست کودتای (میلادی) و به خدمت رسیدن رضا شاه، و دیگر مسئله جنبش جنگل 1299 (1921)

سیاست اولیه اتحاد شوروی در رابطه با جنبش جنگل حمایت از آن بود، چرا که شوروی این جنبش را مانعی بر سر راه امپریالیسم میدانست. انعقاد قرارداد شوروی - انگلستان و سیاست خارجی شوروی مبنی بر حمایت از دولتهای "ضد امپریالیستی" (رضا شاه)، منجر به تغییر این سیاست گردید. از سوی دیگر موضعگیری کمینترن و اتحاد شوروی در رابطه با اختلافات درونی محافظهکارانه و تحت تأثیر این

جنبش جنگل (اختلاف حزب کمونیست و کوچک خان) نیز شدیداً

سیاست شوروی بود. به گونه‌ای که تا زمانی که شوروی از جنبش جنگل حمایت میکرد، حزب کمونیست را به حمایت مطلق از میرزا کوچک خان فرا خوانده و حمایت از او را در صدر همه مسائل دیگر ارزیابی مینمود. حتی هنگامی که سلطنتزاده مسئله اختلاف کوچک خان را با

زمینداران بزرگ، خوانین، و روحانیت مطرح کرده و حمایت از چنین ائتلافی را به زیر سوال کشید، کمینترن حزب کمونیست ایران را تشویق به دفاع از کوچک خان کرده، و "نابودی یک شبه فنودالیسم در ایران" را، غیرممکن تلقی میکرد. شاید بتوان خطوط عمده سیاست اتحاد شوروی (و کمینترن) را در رابطه با جنبش جنگل، چنین جمع‌بندی کرد

- دولت شوروی هیچگاه مسئله انقلاب اجتماعی در ایران را جدی نگرفته بود و پیش از هر چیز 1 از این جنبش به عنوان شمشیر دولبه‌ای بر علیه حکومت ایران (رضا شاه)، و دولت انگلستان استفاده میکرد. چچرین وزیر امور خارجه شوروی در مقاله‌ای در پراودا (شماره 151 مورخ 6 نوامبر 1921) نوشت: "در 22 اکتبر 1920 کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران ضمن تصویب قطعنامه‌ای خاطر نشان ساخت که انقلاب ایران هنوز باید از مرحله بورژوائی گذر کند. بدین سان به کوشش در جهت استقرار یک رژیم کمونیستی در ایران که با پایه‌گذاری دولت محلی شوروی "گیلان آغاز گشته بود پایان داده شد

(39)

خوشحالی چچرین از تغییر سیاست حزب کمونیست ایران

که تحت تئوری انقلاب مرحله‌ای توجیه شده بود، بی اعتقادی دولت شوروی را به مسئله انقلاب اجتماعی در ایران به وضوح بازگو میکند. البته این امر تنها با عدم برقراری "حکومت کمونیستی"، به اظهار نظر "رونشتاین" (سفیر شوروی در ایران) درباره جنبش جنگل که در نامه‌ای به میرزا کوچک خان عنوان گردیده، توجه کنید "با آن امیدی که به دوستی شما دارم به خود اجازه میدهم که گوشزد کنم که بواسطه اوضاع بین‌المللی بر ایتان امکان نیافت با تاکتیک خودتان دولت را مرعوب و مجبور به برخی تغییرات کنید. و یا اینکه مملکت را از نفوذ انگلیسها آزاد نمائید، تکرار میکنم که تقصیر شما نیست بلکه بعلت اوضاع بین‌المللی است که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است. و از آنجائی که ما، یعنی دولت شوروی در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی فایده و بلکه مضر میدانیم. این است که شکل سیاسی را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم"

(40)

- دولت شوروی جنبش جنگل را سدی در مقابل انگلستان میدید. زمانی که در سیاستها و 2 معادلات دیپلماتیک این کشور رژیم رضا شاه به عنوان نیرویی ضد امپریالیست وارد گردید، دیگر جنبش جنگل را، و به خصوص شدت گرفتن آن را عاملی در جهت ترسیدن رضا شاه 1945 میتوانست او را به انگلستان نزدیک کند، ارزیابی کرد. در همین رابطه بود که چچرین وزیر امور خارجه شوروی نوشت: "سیاست ما در رابطه با ایجاد شرایط خودآگاهی بورژوازی کشورهای شرق بوده است، تا به عنوان یک نیرو قادر به ایجاد مانعی بر سر راه خیالات امپریالیسم و دیگر "سرمايه‌ها باشد

(42)

البته معلوم نیست که چگونگی خودآگاهی بورژوازی او را دوست

سوسیالیسم" و مانعی بر سر راه امپریالیسم قرار می‌دهد. مگر تئوری انقلاب مرحله‌ای که خواب" رسیدن به سوسیالیسم را از طریق انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌بیند. در همین رابطه کار رادک غیر ضروری یکی از رهبران حزب کمونیست شوروی می‌گوید: "برای دولت شوروی کاملاً است که در ایران یک جمهوری شورایی مصنوعی ایجاد کند. منافع واقعی او (دولت شوروی) در ایران این است که آنجا تبدیل به پایگاهی برای حمله به باکو نگردد." چنین سیاستی سبب گردید که دولت شوروی در رابطه با مسئله اختلافات درونی جنبش جنگل نیز تا آنجا پیش رود که از وحدت با زمینداران بزرگ در ایران نیز دفاع کند، و دست آخر نیز شکست جنبش جنگل را به گردن جناح چپ حزب کمونیست ایران اندازد. نوشته‌های جدیدی که شوروی درباره رابطه کمینترن و مسئله شرق انتشار داده است به خواننده چنین القاء میکند که جناح سلطانزاده قصد داشته در کشوری که طبقه کارگر آن هنوز آمادگی نداشته است یک شبه "دیکتاتوری پرولتاریا" را برقرار سازد.

(43)

این در حقیقت تحریف در تاریخ و بحث‌های سلطانزاده و مصوبات کنگره انزلی است: سلطانزاده در رابطه با کوچک خان چنین می‌گوید

درباره مقاصد کوچک خان دائر به اجرای انقلاب بورژوا دموکراتیک از طریق جلب خوانین گوناگون زمینداران بزرگ و فئودالها تحت این عنوان که در مبارزه بر علیه شاه و انگلیسیها باید همه ملت را متحد ساخت ابراز نگرانی میشد. نیاز... به گفتن ندارد که حزب کمونیست ایران نمیتوانست بر این تاکتیک صحه بگذارد از آنجا که بسیاری از کمونیستهای ایرانی در تردید بودند، من از جانب کمیته "مرکزی حزب مأموریت یافتیم با لنین در این باره تماس برقرار کنم

(44)

این تماس نیز نتیجه‌ای نداد و بی تأثیر ماند. پس مسئله‌ای که برای حزب کمونیست (جناح سلطانزاده) مطرح است عدم همکاری با خوانین و فئودالهاست که آن نیز از تحلیل صحیحشان در رابطه با نیاز انقلاب ارضی در ایران نشأت می‌گرفت. آخر چگونه میشد برای انجام انقلاب ارضی با زمینداران بزرگ و خوانین ائتلاف کرد؟ سلطانزاده هیچگاه زیر بار قبول سیاستهای کمینترن و دولت شوروی مبنی بر عمده بودن مبارزه ضد امپریالیستی نرفت

(45)

بحث حول ماهیت رضا شاه و سیاست کمینترن و کمونیستهای ایران درباره آن نیز مانند مسئله جنگل جای مهمی در تاریخچه بحث‌های انقلاب در شرق ایفا نمود. گرایش مسلط در کمینترن با توسل به مسئله "مبارزه ضد امپریالیستی" کودتای فوریه 1921 (سوم اسفند 1299) را به فال نیک گرفته و آن را "مترقی و ضد امپریالیست" ارزیابی نمود. اما حتی در درون حزب کمونیست شوروی نیز بحث‌های متنوعی حول این مسئله در گرفت

در سال 1928 مباحث‌های در شوروی بر سر مسئله ایران (ماهیت رژیم رضا شاه) در جریان بود که خط مسلط در حزب کمونیست شوروی را (V.A Gurbe- Krezhin) و ا. گوربو کریژین نمایندگی میکرد در مطالعه‌ای تحت عنوان "کودتا در ایران"، تزه‌های اساسی خود را در لزوم دفاع از رضا شاه عنوان نمود: 20

- کودتای رضا شاه ادامه سنت بزرگ جنبش مترقی و دموکراتیک در ایران است که سیستم دولت 1 "مرکزی را به همراه آورده و بدین دلیل حمایت سوسیالیست‌هایی مانند "سلیمان میرزا اسکندری را نیز بدست آورده است

- بایستی از حکومت رضا شاه دفاع کرد، چرا که به عنوان یک دولت ناسیونالیست نیروئی بر 2 علیه امپریالیسم انگلستان است

- رفرمهای اقتصادی و اجتماعی رضا شاه، همانند رفرمهای مشابهی که توسط آتاتورک در ترکیه 3 انجام شده، مترقی میباشد

آفتاب آمد دلیل آفتاب، به روشنی مشخص است که نویسنده به غلط مسحور ماهیت "ضد امپریالیستی رضا شاه" و مدل معروف "از هر کسی که سدی بر سر راه انگلستان ایجاد کند باید دفاع کرد"، شده است. حتی اگر مانند رضا شاه با کمک خود انگلیس روی کار آمده باشد با تدوین مقاله‌ای تحت عنوان "ایران رضا شاه" به نقد (Vissonov) از سوی دیگر ویسوف نظرات فوق پرداخته و چنین استدال میکند

- دولت رضا شاه از ماهیتی بورژوا دموکراتیک برخوردار نبوده، ضد فئودال نیز نمیشد، و 1

چون وابسته به نیروها و ارزشهای کهن جامعه ایران است لذا قابل حمایت نمیشد
 - سیستم نظامی رضا شاهی نه در خدمت اهداف بورژوا دموکراتیک که در خدمت اقشار زمیندار 2
 بوده و کودتا نیز یک تحول انقلابی نمیشد. ترکیب اجتماعی مجلس و... این را نشان میدهد
 ارتش نیز یک نیروی انقلابی نبوده و بلکه در خدمت سرکوبی جنبشهای مترقی مانند جنگل و
 خیابانی و لاهوتی قرار گرفته است
 چیزی بنام صنعت داخلی وجود
 - سازماندهی تولید در ایران کشاورزی است و در آن تقریباً 3
 ندارد. لذا تنها راه رشد بازار داخلی و صنعت ملی حل مسئله ارضی میباشد
 - گرچه سلسله پهلوی از خاندان قاجار مترقیتر است اما از آنجا که پادشاهی پهلوی در خدمت 4
 زمینداران و روحانیت است قابل حمایت نمیشد
 - علیرغم باور بسیاری دولت رضا شاه توسط حمایت انگلستان به قدرت رسید و ضد امپریالیست 5
 نمیشد
 (46)

علیرغم اینکه این مباحثه برای مدتی ادامه یافت اما اتحاد شوروی و کمینترن از موضع اولیه خود
 در دفاع از "رضا شاه ضد امپریالیست" عدول نکرده، و مسئله در گزارش هیئت رئیسه کمینترن
 :- (192) بار دیگر تائید گردید (26)
 رضا شاه به رغم گرایشهای سزار مآبانه اش فعالیت اصلی خود را متوجه آن ...
 ساخته است که حزب نیرومند متحدی با اساس بورژوا - سرمایه‌داری بوجود
 آورد. ما در ایران شاهد مراحل پدید آمدن بورژوازی صنعتی هستیم... جنبش ملی 21
 در ایران بدون وقفه انکشاف مییابد. زیرا امپریالیسم انگلیس به رشد و انکشاف
 سرمایه ملی در ایران علاقمند نیست این سرمایه ملی در مبارزه خود برای
 انکشاف و مستقل خویش تنها میتواند به اتحاد شوروی تکیه کند. تقویض سلطنت
 به رضاخان مرحله‌ایست در دگرسانی ایران به یک جمهوری بورژوا - دموکراتیک
 ... جنبش آزادی بخش ملی در این مرحله نمیتواند متوقف گردد
 (47)

کنگره دوم حزب کمونیست ایران
 این کنگره در سال 1927 در ارومیه و در شرایطی برگزار گردید که جناح استالین - بوخارین از
 مبارزه " درونی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروز بیرون آمده و تز "سوسیالیسم در یک"
 کشور" در عرصه جنبش کمونیست بین المللی بیرقیب "به پیش" میرفت. هم زمان جناح
 عموواغلو (دوست نزدیک استالین) درون حزب کمونیست ایران تقویت شده و در موضع رهبری
 از هنگام تشکیل حزب کمونیست ایران اختلاف بین جناح سلطانزاده و
 قرار گرفت. اصولاً
 عموواغلو وجود داشت تا جائیکه حیدرخان و کمیته قفقاز کمیته مرکزی منتخب کنگره اول را که
 مرکب از سلطانزاده پیشه وری آقازاده چنگریان و... بود به رسمیت نشناختند. علیرغم این امر
 کمیته مرکزی در جلسات کمینترن شرکت کرده و در آنجا به رسمیت نیز شناخته شد. پس از یک
 سری درگیریها که طی آن کمینترن کمیته مرکزی را و حزب کمونیست آذربایجان شوروی از
 کمیته باکو حمایت میکردند سرانجام در هفتم اکتبر 1921 کمینترن تصمیم گرفت که کمیته
 مرکزی را که جناح مخالف تشکیل داده بود تحت شرایطی به رسمیت بشناسد: "کمیته مرکزی که
 در نشست باکو برگزیده شده بود بدین شرط به رسمیت شناخته میشود که نمایندگان خراسان،
 "سلطانزاده و جوادزاده را به عضویت بپذیرد
 (48)

کنگره ارومیه در چنین شرایطی برگزار شد. سلطانزاده را میتوان برجسته ترین نماینده جناح
 انقلابی حزب کمونیست ایران محسوب کرد. او گرچه در ابتدا و برای مدت کوتاهی در ارزیابی
 از ماهیت دولت رضا شاه دچار اشتباه گردید اما پیوسته مبادی انقلاب اجتماعی و علیه خط "مبارزه
 ضد امپریالیستی" که توسط جناح مسلط بر کمینترن مطرح میگردد بود. او در کنگره اول به
 در مقابل جناحی از حزب که عقیده داشت که
 ً
 طرح مسئله انقلاب ارضی در ایران پرداخته، شدیداً

از طریق دخالت فعال میتوان زمینداران شمال بورژوازی و دهقانان را به مبارزه علیه "امپریالیسم انگلستان کشانید" و "نبایستی علیه مالکین ارضی و بورژوازی اقدام کرد (49)

شدید

ایستادگی نموده و علیه همکاری با فئودالها و زمینداران بزرگ پافشاری نمود. (نظرات سلطانزاده هیچگونه رابطه‌ای با سیاستهای آنارشیستی احسان‌الله خان در رابطه با جنبش جنگل نداشتند است)

در کنگره دوم اما بعلت شرایط جدید و سلطه جناح استالین بر حزب کمونیست شوروی و کمینترن نظرات حیدر عموافلو برجستگی بیشتری پیدا کرد. در این کنگره برای اولین بار تمایز بین بورژوازی دلال (کمپرادر) و ملی مطرح گردید

(50)

علیرغم تسلط جناح استالین این کنگره موضع

محکمی را در رابطه با حکومت رضا شاه اتخاذ نمود و اعلام داشت

چنین نظریه‌ای را که کودتای رضاخان معنایش سقوط حکومت فئودالها و استقرار حکومت "بورژوازیست بایستی باشک نظریه‌ای آپورتونیستی اینالوقت و ضد انقلابی محسوب داشت

(51)

22

کنگره دوم در مصوبات خویش راجع به ساخت طبقاتی جامعه ایران چنین اظهار نظر نمود به مقاصد ارتجاعی انگلیس و رضا شاه کمک

٬٬

ساختمان طبقاتی ایران معاصر موقتا

نمود. طبقه حاکمه مهم یعنی ماکین عمده صاحب و ارباب حقیقی مملکت

میباشند... رل بورژوازی صنعتی غیرقابل ذکر بوده و بورژوازی دال با رسته

فوقانی بورژوازی که منکی بر کاپیتالیسم خارجی است مانند روحانیون در دست

ارتجاع و امپریالیستهای خارجی بوده و خواهد بود... ایران امروز به دو صف

متخاصم تقسیم گردیده است در یک طرف ماکین یعنی طبقه حاکمه و طرفداران

آنان و یا به عبارت صحیحتر آنهایی که در عملیات با مالکین شریکند (قسمت

فوقانی بورژوازی) و در طرف دیگر کارگران دهاقین و صنعتگران بورژوازی

کوچک و قسمت خیلی زیاد بورژوازی متوسط

(52)

کنگره با توجه به تحلیل تئوریک خود از ساخت طبقاتی جامعه و چگونگی آرایش نیروهای اجتماعی در ایران تزیه‌ای در رابطه با ماهیت انقلاب ایران و تاکتیک و استراتژی آن به تصویب رسانید

.. حزب انقلابی ملی ایران باید حزب اتحاد انقلاب کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک باشد 1

.. اساس آن باید تشکیلاتی باشد که حزب کمونیست ایران در آن نقش رهبریت را بازی کند 2

- این حزب باید بر ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دستاندازی ننموده و 3

برای تنقیدات از اشتباهاتی که در مبارزه انقلابی میشود وی را به مطلقه نیاندازد

مصوبات کنگره دوم حزب کمونیست ایران تغییرات مهمی را در رابطه با تئوری انقلاب ایران در

برنامه کنگره اول ایجاد کرد. که مهمترین آنها نفی نیروی دهقانان به عنوان نیروی محرکه انقلاب

و شوراهای دهقانی به عنوان شکل سازماندهی اجتماعی انقلاب است. کنگره دوم طرحی را

پیشنهاد میکند که به میزان زیادی شبیه بحثهای لنین در "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی است

دهقانان کارگران خرده بورژوازی و بخشی از بورژوازی متوسط را نیروی محرکه انقلاب دانسته

و دیکتاتور دموکراتیک آنان را شکل سازماندهی سیاسی انقلاب میداند. برنامه کنگره دوم از

سوی دیگر با توجه به اهمیت فراوانی که به نقش حزب کمونیست میدهد شباهت زیادی با **طرح**

تئوری "دموکراسی‌های توده‌ای" که چند سال بعد از سوی کمینترن به عنوان بدیل سوسیالیسم در

یک سری از کشورهای اروپای شرقی گردید دارد. برنامه کنگره دوم با کمی تفاوت همان برنامه

اکثریت نیروهای چپ ایران کنونی است که به انقلاب مرحله‌ای معتقد بود و مسئله "جمهوری

دموکراتیک خلق" را در دستور کار خود قرار داده‌اند

اما آنچه که در رابطه با برنامه تصویب شده در کنگره دوم حزب کمونیست ایران اهمیت دارد

وجود یک استقلال نسبی (از کمینترن) در محتوای این برنامه و طرحی است که در آن ایام اتحاد

شوروي براي کشورهايي مانند ايران ارائه داده بودند. برنامه بر سر مسایل بحث انگيزي مانند ماهيت دولت رضا شاه و برخورد به مسئله ارضي موضعي مغاير با خط مسلط در کمينترن اتخاذ نموده موضعي ميانه نسبت به برنامه اول حزب و خط غالب در کمينترن پيشه نمود. اين نکته را ميتوان بوضوح در "پروگرام عمليات" حزب کمونيست ايران مصوب کنگره دوم مشاهده نمود. 23 انقلاب زراعتي در شرايط حاضر لازمه اش محو و انحال کامل بقايي ... فئوداليسم و حکومت روحانيت و دموکراتيزاسيون اساس کليه بنیان حيات ايران است. براي اجرائي پيشرفت فاتحانه انقلاب زراعتي مبارزه کردن دهاقين به تنها و تصرف حکومت بدست خود در دهات و ضبط و تقسيم ارضي اربابي بين خود کافي نبوده بلکه لازم است که دهقانان با داشتن اتحاد محکم با طبقات انقلابي ... شهرها (کارگران صنعتگران و بورژوازي کوچک) مبارزه خود را اجرا نمايند لازم است که در آتیه انقلاب ايران در تحت رهبريت فکري و تشکيلاتي پرولتاريا ... تشکيل يافته و توسعه يابد

(53)

کنگرههاي پنجم و ششم کمينترن

در کنگره پنجم مسئله قابل ملاحظه اي در رابطه با طرح انقلاب در شرق روي نداده و بيشتر بحثها حول مسائل احزاب کمونيستي اروپايي دور ميزد. اما در فاصله زماني بين کنگرههاي پنجم و ششم وقايع مهمي رخ دادند. جناح استالين يك سري تصفيههاي مهم را در ميان کادرهاي رهبري حزب کمونيست اتحاد شوروي و کمينترن که در کنگره پنجم (1924) برگزيده شده بودند توسط جناح استالين کنار گذاشته بودند. زينويف صدر کمينترن، شل اکت روزنبرگ، فيشروبنکپ م. ن روي، بورديگا، چن توسيو، شفلو، کامنف، ترونسکي توانست سيلر ژيرال، دوريو، لوزات، هوگلند، ليکيوم، ساموتيسون و ... از جمله تصفيه شدهگان بودند. از اين 18 نفر، ده نفرشان در مقام رهبري کمينترن بودند

کنگره ششم برخلاف ديگر کنگرهها که هر ساله برگزار ميگردیدند، چهار سال بعد برگزار گردید. خط راست و سازشکارانه در اين کنگره محل مانور بسياري پيدا نمود. فرمولبندي معروف اگر بورژوازي جلو حرکت و تبليغ کمونيستها را نگیرد بايستي از او پشتيباني نمود" در اين کنگره طرح گردید. هنوز بعد از تجربيات تراژديک ايران، ترکيه، چين، کره، و غيره کمينترن احزاب کمونيستي را تشويق به پيروي از سياستهاي انحرافي گذشته ميکرد. قبا کومين دانک را

به عنوان حزب هوادار کمينترن به صفوف خود راه ميدهد. کنگره سعي زيادي داشت که اشتباهات خود را به گردن احزاب محلي اندازد و تا جائيکه ميتواند نقش خود را پنهان نمايد. بونتینگ از افريقاي جنوبي در اعتراض به سياستهاي کمينترن در رابطه با استراتژي انقلاب (Bunting) در کشورهاي مستعمره و نيمه مستعمره به نقد طرح پيشنهادي کمينترن پرداخت من طرح پيشنهادي کمينترن را خواندم. در آن اشاره ميشود که دو نيروي انقلابي اصلي وجود دارند يکي پرولتارياي کشورهاي سرمايهداري مادر و ديگري تودههاي مستعمرات. من به وجود چنين تمايزي اعتراض ميکنم. کارگران ما فقط تودههاي ساده نيستند آنها پرولتار هستند ... برنامه پيشنهادي براي مستعمرات فقط وظيفه مبارزه عليه امپرياليسم را تجويز ميکند هيچ اشارهاي به پرولتارياي مستعمرات ندارد به نيروي طبقاتي اين کارگران مستعمرات به عنوان يك طبقه آنها محکوم به بيعلمي هستند

(54)

هیچ

تدوين گريده بود تقريبا (Kuusines) طرح پيشنهادي کنگره که توسط بوخارين و کوزينس محلي براي انقلاب در کشورهاي مستعمره و نيمه مستعمره قائل نبوده و با تاکيد بيش از حد بر نادیده ميگرفت و تنها مبارزه "خلق" را بر عقبماندگي اين جوامع اميد هرگونه تغيير را عمأ عليه امپرياليسم در دستور کار آنان قرار ميدهد. نمايندگان هندوستان و ايران به شدت با طرح پيشنهادي مخالفت کرده و نظرات خود را عنوان نمودند. نازاريان نماينده هندوستان اظهار داشت که:

در طرح پيشنهادي گفته شده که مستعمرات و نيمه مستعمرات براي دوران ...

انتقالي مهم ميباشند زيرا كه آنها نقش مناطق روستايي دنيا را نسبت به كشورهاي صنعتي كه شهرهاي دنيا هستند بازي ميكنند. من فكر ميكنم كه اين فرمولبندي چيز رضايتمندي نيست اگر ما بگوئيم كه مستعمرات و نيمه مستعمرات روستاهاي دنيا اند اين بدان معني است كه در آنها هيچ تكامل سرمايهداري موجود نيست
(55)

و: شرقي نماينده ايران افزود
در گزارش خود رفيق بوخارين درباره بر خورد احزاب كمونيست اروپاي غربي درباره احزاب سوسيال دموكرات صحبت كرد. در ايران هيچ حزب سوسيال دموكراتي وجود ندارد اما احزاب مشابه مانند سوسياليست - ناسيوناليست و غيره داريم. براي مدت مديدي ما در يك بلوك با حزب سوسياليست بوديم. در سالهاي اخير اين حزب به نمونه بارز اپورتونيسم بدل گرديد و عما بر عليه حزب
كمونيست بوده و به آن خيانت کرده است. حزب سوسياليست همچگاه يك حزب تودهاي نبوده و نخواهد بود. اما حزب كمونيست در آینده نه چندان دوري به نمايش بازبها و... برخي از اعضاء اين حزب خاتمه خواهد داد. متأسفانه كمينترن هيچ نوع خط مشخصي در رابطه با اين مسئله ندارد
(56)

اين در واقع سلطانزاده بود كه در اين كنگره با طرح بحثي پيچيده درباره تئوري امپرياليسم نظرات بوخارين را به نقد كشيده و طرح پيشنهادي كمينترن را به زير سؤال كشيده. نقطه نظرات سلطانزاده درباره تئوري امپرياليسم بيشتري به آراء هيلفردينگ شباهت داشت و تمام سعي بوخارين در مباحثه با او اين بود كه نظرات او را ضد تئوري امپرياليسم لنين قلمداد كند:
سلطانزاده در بحثي پيرامون نقدي بر برنامه پيشنهادي اظهار داشت
رفقا هنگاميكه من تزاها را دريافت داشتم و شروع به قرائت آنها نمودن براي يك لحظه تصور كردم كه در مسكو نبوده و بلکه در يكي از مستعمراتي كه تزاهاي درباره آنان سخن ميگويد ميباشم. من سعي كردم (Kuusiness) رفيق كوزينس تا ايران را در اين طرح كه كليه كشورهاي مستعمره و نيمه مستعمره را در چهار گروه جاي داده است قرار دهم اما موفق نشدم. (اين طرح) چگونه با واقعيت ايران در ايران ايجاد

ميخواند؟ آيا اين امكانپذير ميباشد كه يك جمهوري شورائي فورا شود و يا اينكه روز بعد از انقلاب ميبايستي ديكتاتوري دموكراتيک دهقانان و كارگران را برقرار ساخت؟ آيا ما قادر هستيم كه انقلاب ارضي را در ايران تحقق بخشيم و يا اينكه بايستي در اين مورد سكوت نماييم. متأسفانه من هيچ پاسخي در جواب به اين سئوالها كه بسيار براي ما مهماند دريافت نميكنم. من فكر ميكنم كه 25 طرح رفيق كوزينس بيش از حد كلي بوده و در آن هيچ درك عملي وجود ندارد. كشورهاي مذکور چنان (در اين طرح) گروهبندي شدهاند كه مشكل بتوان هر يك از آنان را در جايگاه شايستهشان قرار داد... مطمئن هستم كه رفقاي ترك ما نيز دچار همين مشكل ميباشند
(57)

اگر چه در اين كنگره پاسخ روشني به سئوالهاي نقادانه سلطانزاده داده نشده و طرح پيشنهادي به تصويب رسيد اما كمبي بعد كمينترن با طرح تئوري "دموكراسيهاي تودهاي" قالب منسجم "تئوريكي براي توجيه سياستها و نظرات خود پيدا نمود. جمهوري شوراهها به "زبالهدان تاريخ سپرده شد و "دموكراسيهاي خلقي" جايش را گرفت. سازماندهي سياسي و اجتماعي شورايي نيز تحت طرح "انقلابات خلقي به رهبري حزب طبقه كارگر بايگاني شدند. ديكتاتوري حزب بر طبقه و تمام خلق برقرار گرديد. اين نوع تئوري "انقلاب" كه سازماندهي اجتماعي را همانند سوسياليسم موجود" بوروكراتيزه کرده و امكان هرگونه حرکات خودانگيخته و حتي سازمان یافته" طبقه را در جامعه نفي مينمايد و حزب را قيم "خلق" ميداند. هما مدل دست دوم "سوسياليسم در

يك کشور" میباشد. عجیب نیست که طرح نهایی تئوری "دموکراسیهای توده‌های" در اواخر سالهای 1930 هم زمان با به سرانجام رسیدن فرآیند بوروکراتیزه شده مطلق سازماندهی جامعه در کشور شوروی انجام گرفت. "دموکراسیهای توده‌های" را میتوان در يك جمله محصول صادراتی ساختمان "سوسیالیسم در يك کشور" دانست که تئوریسینها و آکادمیسینهای شوروی به عنوان نسخه برای کشورهای "برادر" تجویز نموده‌اند.

جمهوریهای دموکراتیک توده‌های، بدیلی برای سقط جمهوری شوراهای دوران بین‌کنگره ششم (1928) و هفتم (1936) را بایستی سالهایی دانست که دیگر دوران انتقالی تحول دستاوردهای تاریخی انقلاب اکتبر (سازماندهی شورایی فعلیت انقاب...) راه به سیستم جدیدی از تئوریه‌ها و برنامه‌های اجتماعی میدهد که امروزه معروف به "ساختمان استالینی سوسیالیسم در اتحاد شوروی" گردیده است.

از خصوصیات بارز این سالها یکی گردش به "چپ" توسط کمینترن بود. سیاست جدید با خیزش فاشیسم در اروپا همراه بود سوسیال دموکراتها را به عنوان "برادر دوقلوی فاشیسم" ارزیابی کرد. از دیگر ویژگیهای دوران "گردش به چپ" طرح تز مشهور "فاز سوم" بود. فاز سوم بر اساس تزهایی مصوبه در پلنوم دهم کمینترن به عنوان آخرین فاز زندگی سرمایه‌داری جهانی ارزیابی گردیده بود. مولوتف مرد دست راست استالین اعام داشت که تاریخ فاز چهارمی را شاهد نخواهد بود. تحت تأثیر چنین تزهایی جبرگرایانه کمینترن به چپترین موضع ممکن افتاد و دورانی را که جوش و خروش انقلابات جهانی فروکش کرده بود به عنوان عصری که با انقلابات جهانی همراه بوده و تمامی حکومت‌های غربی فاشیستی خواهد شد ارزیابی کرد. از این رو هرگونه اتحاد مبارزاتی با "سوسیال فاشیستها" (سوسیال دموکراتها) را به عنوان خیانت به طبقه کارگر تلقی کرد.

=بنابر این تحلیل هیچ گرایش دیگر کارگری به رسمیت شناخته نمیشد، سوسیال دموکراتها سوسیال فاشیست، آنارشیستها= آنارکو فاشیست و سندیکالیستها= سندیکو فاشیست به حساب 26 آمدند. نتایج مخربی را که این تئوری نوظهور بر سر انقلابات اسپانیا و غیره آورد از بحث ما خارج است. پلنوم دوازدهم کمینترن سرانجام وظایف کمونیستها را چنین مطرح ساخت: شعبات کمینترن بنابر این میبایستی نوک حملشان را به سمت سوسیال دموکراسی وارد آورند زیرا ایزوله شدن سوسیال دموکراسی از پرولتاریا يك پیش شرط کسب حمایت اکثریت طبقه کارگر بوده و لذا پیش شرط پیروزی علیه فاشیسم میباشد

(58)

جالب اینجاست که هنگامیکه پرولتاریای آلمان شکست نهایی را از فاشیسم آلمان خورد و اطمینان رهبران شوروی از شعله کشیدن انقاب در اروپا از بین رفت گرایش مافوق چپ کمینترن کاملاً براساس تغییر موضع داد. نه تنها اعتقاد به فاز چهارم سرمایه‌داری تأیید گردید بلکه حتی صحبت از همکاری سوسیالیسم و سرمایه‌داری به سوی جامعه فردای صلحآمیز به میان آمد. فرناندو کلودین سیاست خارجی دوران استالین را بدینگونه تعریف میکند

(59)

در سیاست خارجی استالین دو نوع . استراتژی قابل ملاحظه است. استراتژی اول که سالهای آخر دهه 1920 را در بر میگرفت و تحت مبانی تئوری "سوسیالیسم در يك کشور" فرموله شده بود بر اساس تقدم منافع دولت شوروی و تحالشعاع قرار دادن هر عمل انقابی در جهت این رابطه بود. استراتژی دوم که پس از شکست نهایی پرولتاریای آلمان توسط فاشیسم اتخاذ شد تحت تأثیر عدم اعتماد به هر گونه جنبش انقابی در اروپا به طرح مسئله "استفاده از تضادهای درونی امپریالیسم" پرداخت. بنابراین سیاست هر عمل انقابی در جهان میبایستی با در نظر گرفتن اصل استفاده از تضادهای درونی امپریالیسم صورت گیرد. وجه مشترک هر دو استراتژی قربانی کردن جنبشهای انقابی به خاطر منافع دولت شوروی بود. استراتژی دوم را میتوان نتیجه عملی استراتژی اول اما در شرایط دیگری دانست. بیان روشن اتخاذ استراتژی دوم را میتوان در امضاء معاهده شوروی - آلمان هیتلری مشاهده کرد. امضاء چنین قراردادی که بر مبارزه ضد فاشیستی محدودیت زیادی بر جای (میگذاشت تنها با توسل به تز استفاده از تضادهای درونی امپریالیستها (آلمان، انگلیس، آمریکا) به منظور خریدن زمان برای دولت سوسیالیستی شوروی قابل توجیه بود اما نتایج واقعی سیاست جدید استالین را بایستی پس از شروع حمله آلمان نازی به شوروی و بوجود آمدن اتحاد میان شوروی و متفقین مطالعه نمود. تشکیل اتحاد جدید فاز تازه‌ای را در رابطه

با تاکتیکها و استراتژی احزاب کمونیست در سطح جهان وجود آورد. در مرکز این سیاست تز جبهه‌های تودهای" قرار داشت که میبایستی در سراسر جهان توسط اتحاد کمونیستها و تمامی نیروهای ضد فاشیسم تشکیل شود. البته در این تز تشکیل چنین جبهه‌هایی تنها به عنوان یک تاکتیک استقلال و منافع احزاب کمونیستی و طبقه کارگر را در جهان مقطعی مورد نظر نبود بلکه عملاً دست بسته تقدیم بورژوازی کشورهایی که در جبهه مخالف آلمان قرار داشتند میکرد. استالین خود اعام داشت که شکلگیری این "اتحاد بزرگ" نه تنها موقتی و زودگذر نمیباشد بلکه جنبه درازمدت دارد

(60)

حتی صحبت از آن شد که "سرمایهداری و کمونیسم شروع به حرکت در جهت .
"جامعه صلح‌آمیز آینده در کنار یکدیگر کردهاند

(61)

خاصه اینکه کشورهای بدتر از فاشیسم سابق .
هنگام عقد قرارداد شوروی - آلمان) به یکباره تبدیل به متحدین پرولتاریا گردیدند (جالب آنکه با)
به "امپریالیست خونخوار" تبدیل شدند. به نطق ژدانف در

شروع جنگ سرد همین کشورها مجدداً
(اولین نشست کمیفرم رجوع گردد

(62)

نتایج عملی و تئوریک سیاست "جبهه‌های تودهای" در مطالعه تحول استراتژی کمینترن و مسئله انقلاب جهانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فضایی که سیاست "جبهه‌های تودهای" خلق کرده بود و توهمی که توسط دستگاه استالینی ایجاد شده بود چنان تأثیری داشت که حتی برخی از احزاب کمونیست قصد داشتند در شرایط جدید خود را منحل کرده و کاملاً در اختیار بورژوازی

"ضد فاشیسم قرار دهند. با این وجود شاید بتوان مهمترین پیامد تئوریک سیاست "جبهه‌های تودهای را تئوری "دموکراسی تودهای" به عنوان تالی گذار به سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی که ارتش سرخ در آنجا حضور داشت)، دانست. اهمیت این امر در بعد جهانی (بوجود آمدن دموکراسی تودهای" - آلمان شرقی مجارستان چکوسلواکی لهستان و...)، و چه در رابطه با" انقلاب ایران (بیرون آمدن حزب توده از دل سیاست "جبهه تودهای" و تاش "چپ موجود" در ایران برای برپایی "دموکراسی تودهای" - جمهوری خلقی - به عنوان راهحل انقلابی در ایران. امروز مورد ملاحظه است

پایه اصلی تئوری "دموکراسی تودهای" بر این پیش فرض استوار است از آنجا که قدرت سیاسی و مالی اولیگارش‌های زمیندار در فرآیند رهایی (کشورهای اروپای شرقی از جنگ فاشیسم) از بین رفته و پایه اقتصادی توسط مصادره و ملی نمودن سرمایه‌هایش قطع گردیده است یک همکاری درازمدت بین طبقه کارگر دهقانان کوچک و بورژوازی صنعتی و تجاری و کشاورزی متوسط به عنوان بخشی از فرآیند گذار تدریجی به سوسیالیسم ممکن است. در این فرآیند بخش ملی شده به رشد خود ادامه داده و بخش سرمایه‌دارانه نزول خواهد کرد. دهقانان کوچک نیز به تدریج و داوطلبانه به سوی شکل تولید تعاونی کشانیده شده اقتصاد بر پایه‌های سوسیالیستی استوار خواهد شد البته در این فرآیند مبارزه طبقاتی نیز ادامه خواهد یافت اما به شکلی صلح‌آمیز و تکاملی و در درون یک سیستم دموکراتیک پارلمانی

(63)

درکی که چنین "تالی نوین گذار به سوسیالیسم" القاء .
میکند چیزی جز یکی شمردن سوسیالیسم با دولتی نمودن وسایل عمده تولید و رشد صنعت و کشاورزی نمیتواند باشد. اما آنچه که در این تئوری نوظهور است گذار به چنین سوسیالیسمی با تمام طبقات جامعه (به غیر از اولیگارش‌های زمیندار) است. در این رابطه

همکاری تقریباً
دیمیتریوف تا آنجا پیش رفت که ادعا نمود که "برای گذار به سوسیالیسم دیکتاتور پرولتاریا ضروری بود، (در سال 1919) اما اکنون در بسیاری از کشورها مسئله رسیدن به سوسیالیسم در گروه همکاری بین طبقه کارگر دهقانان، ابزارمندان، روشنفکران و دیگر بخش‌های مترقی خلق

"قرار گرفته است

(64)

جای تعجبی نیست که چنین درکی از سوسیالیسم ثمرهای بهتر از لهستان و .

چکوسلواکی و... نداده است

* * *

تأثیرات عملی و تئوریک استراتژی جدید کمینترن در ایران جای مطالعه و تعمق فراوان دارد. تشکیل "حزب توده ایران" تحت غلبه چنین استراتژی ممکن گشت. حزب توده در سالهای آغاز تشکیلش بلندگوی تبلیغاتی سیاستهای اتحاد شوروی و مبلغ و مشوق پیگیر "جبهه‌های توده‌ای" با شرکت هرچه وسیعتر نیروهای ضد فاشیسم بود. حتی عدم توافق اتحاد شوروی با نامگذاری حزب در راستای به حزب کمونیست و قرار دادن شاهزاده سلیمان میرزا در رهبری حزب توده نیز دقیقاً

ای پیروی از استراتژی آن زمان حزب کمونیست اتحاد شوروی بوده است. اصوا ساخت جبهه

حزب توده و درخواست حزب برای پیوستن تمام اقشار خلق به آن نیز تحت تأثیر مستقیم ایجاد جبهه‌های توده‌ای" بوده است. عدم فعالیت حزب توده در مناطق نفتی جنوب (حوزه نفوذ انگلستان 28 متحد آن روز اتحاد شوروی) تا پایان جنگ، شرکت در کابینه قوام و... چیزی جز بیان پیاده نمودن سیاستهای دوران جنگ جهانی اتحاد شوروی در ایران نبوده (مسئله استفاده از تضادهای درونی امپریالیسم). رشد بعدی حزب توده ایران نیز در شرایطی انجام گرفت که از یک سو احزاب کمونیست" به مجریان سیاستهای دیکته شده از مسکو بدل گردیده بودند و از طرف دیگر" سیاستهای مذکور به جز حفظ منافع دولت شوروی هدف دیگری نداشت حزب توده را به عنوان یک سازمان دال خارجی در ایران معرفی نمود، (نمونه بارز این امر را در تبلیغات حزب توده (برای اعطای امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی میتوان ملاحظه کرد

گرچه حزب توده ایران توانست با استفاده از تجربیات حزب کمونیست در امر تشکیل اتحادیه‌های کارگری به عنوان یک نیروی قابل ملاحظه اجتماعی در عرصه سیاست خود را مطرح سازد. اما (...متأسفانه آنچه که از حزب کمونیست ایران باقی مانده بود نه گرایش انقلابی آن (سلطانزاده و بلکه گرایشی بود که به نقد تسلیم روابط ارباب و رعیتی "سوسیالیسم در یک کشور" گردیده بود. چرا که کمونیستهای انقلابی ایران قیماً دچار تصفیه‌های استالینی گردیده و به قتل رسیده بودند (آنچه که مانده بود گماشتگان علی اف و سفارت شوروی بودند (کامبخش نمونه کامل این افراد بود بنابراین آنچه که به سازشکاری نوکر صنعتی و خیانت معروف است همه محصوات دوران رهبری استالین بر جنبش جهانی کمونیستی بوده است. خروشچف و "روزیونیسم مدرن" تنها بر کشتی آماده‌ای که "رفیق استالین" برایشان فراهم آورده بود "سوار" گردیدند

حال "چپ موجود" ایران که خود را وارث "سنن انقلابی رفیق استالین" میدانند چه برای گفتن دارد؟ آیا برآستی معمای کهنه شده "چپ موجود" که در آن واحد خود را "سمبل مبارزه" با حزب و "فدائیان توده پیرو راه استالین میدانند، کاف سردرگمی نگردیده است؟ آیا واقعا آنطور که "راه کارگر" و دیگران می‌بندارند میشود فرآیند افسانه‌زادایی از پدیده تودهایسم در ایران را تحت افسانه سازی استالینی واقعیت بخشید. آیا برآستی رابطهای بین دفاع از "سوسیالیسم در یک کشور"، تئوری "جمهوری دموکراتیک خلق" و وجود "اردوگاه"، و تئوری تودهایسم موجود نمیباشد؟ و در این صورت آیا "گناه" حزب توده به جز پیروی از خط "اردوگاه" بوده است؟ اینها سؤالاتیاند که سالهاست پیش روی کمونیستهای انقلابی ایران قرار داشته است و دارد. پاسخ بدان وظیفه‌های انقلابی و سوسیالیستی است. جدی نگرانتشان نیز عقب انداختن پروژه سوسیالیستی و انقلابی است. فرار از تودهایسم تنها فاجعه را عقب خواهد انداخت (فدائیان پیش از انقلاب)، در بهترین وجه "چپ موجود" در فاصلهای نزدیک اما در موازات حزب توده به زندگیش ادامه خواهد داد.

References:

- 1- Carr, E. H. Socialism in One Country. Vol III. Machmillan: London, 1987. P. 8
- 2- Gruber, Helmut. Soviet Russia Masters the Comintern, Anchor Books: New York. 1974. P XIII-XVI
- 3- Carr, E.H. The Bolshevik Revolution. Vol. 3. Pelican: London. 1984. P. 272.
- 4- Carr, E.H. Ibid, P. 27329
- 5- Pravda, May 19, 1920
- 6- Carr, E.H. Ibid, P.274

- 7- Carr, E.H. Ibid, P.274
 8- Carr, E.H. Ibid, P.275
 9- Carr, E.H. Ibid, P.284
 10- Carr, E.H. Ibid, P.289
 11- Carr, E.H. Ibid, P.289
 12- Carr, E.H. Ibid, P.290

13- Joseph Stalin, Dialectical Materialism, Moscow

متولد 1898 در جوانی به جنبش انقلابی هند پیوست. او بعداً سفری برای خرید Mandbendra Roy -14 اسلحه به آمریکا کرد ولی در آنجا دستگیر شد. با کمک همسر آمریکایی به مکزیک فرار کرد. در آنجا با نیکای میخائیل بورودین آشنا شد و به کمونیسم گروید. این دو نفر به تشکیل حزب کمونیست مکزیک کمک زیادی کردند. روی با معرفی بورودین به کنگره دوم کمینترن دعوت شد و با بحث های مهمی که در کنگره در مورد مسئله شرق کرد شهرت جهانی یافت. در سال 1928 هیئت رئیسه انترناسیونال او را با اختیارات تام به چین فرستاد تا به حل مسائل بین گمین تانگ و کمونیستهای چین کمک نماید. روی علیرغم مخالفت خود با سیاستهای استالین در رابطه با چین این مأموریت را قبول کرد اما بهر حال او نیز نتوانست کار مهمی از پیش ببرد. در بازگشت به مسکو روی مورد مؤاخذه واقع شد و لذا او از مسکو فرار کرده و به برلین رفت. مدت کوتاهی با کمونیستهای جناح چپ آلمان همکاری نمود در همین اوان وی از کمینترن اخراج گردید. در جوی 1931 به هند رفته و در آنجا برای مدت 6 سال زندانی گردید. روی بعدها بر اثر مشاهده سیاستهای بوروکرات منشانه و ضد انسانی دوران استالین از مارکسیسم سرخورده و به نظرات اومانیستی گرایش پیدا نمود. واضح است که ما در این نوشته به دفاع جزء به جزء نظرات و یا اعمالی که وی در طول زندگی معتمد بوده نپرداخته و بیشتر بحثهای وی در کنگره دوم انترناسیونال را در مدنظر داریم

چنین تعریف از امپریالیسم بود که بورژوازی به دو جناح "وابسته" و "ملی" تقسیم شد -15
 -. هلموت گروبر، 1974، صفحه 16316

17- Claudin, Fernando. The Communist Movement (I), MR: New York.
 1975. P. 247.

- منبع با. 1830

19- Fatemi. N.S. Diplomatic History of Persia, 1917- 1923. Russell F.
 Moore Co: N.Y. 1952. P. 161.

همانجا -20

فاطمی، صفحه 162 -21

-. فاطمی، 1952، صفحه 22163

ترکیب شرکت کنندگان در این کنگره بسیار ناهماهنگ بود عده زیادی از 2000 نماینده حتی سواد خواندن و نوشتن را نداشتند. اختلاف نژادی بین شرکت کنندگان طوری بود که حتی يك شورش 3 روزهای کنگره را تهدید نمود. نمایندگان تاتار به کشتن 15000 نفر از مسلمانان آن دیار توسط بلشویکها اعتراض نمودند. چندین نماینده ترکستان دولت شوروی را مهم به ستمگری بر ملت از يك نمودند. و خواهان حق تعیین سرنوشت ملت خود شدند. مسئله چنان با گرفت که نماینده تاتار و ترکستان را به زور از صحنه خارج نمودند

فاطمی، 1952، صفحه 169

-. فاطمی، 1952، صفحه 23172

-. فاطمی، 1952، صفحه 24172

-. فاطمی، 1952، صفحه 25183

-. فاطمی، 1952، صفحه 26179

-. فرناندو کلودین، 1975 جلد اول، صفحه 27275

- همانجا 28

- جالب توجه است که نمایندگان ایران در شش کنگره اول کمینترن گرایش انتقادی به خط غالب 29 بودند. این امر نه تنها دال بر استقلال رأی آنان میکرد بلکه بیان توانایی آنان در شرکت در بحثهای پیچیده تئوریک و سیاسی کمینترن بود. مقایسه‌های بین عملکرد نمایندگان حزب کمونیست ایران در 60 سال پیش با سطح بحثهای کمونیستهای امروزی کشورمان قابل تأسف است

30- Helene Carrered Encausse and Stuart R. Schrom. Marxism and Asia,
 Pengin Press: Baltimore. 1965.

- جوزف استالین مسایل لنینیسم، چاپ پکن صفحه 3115.31
- تجزیه و تحلیل سوگندنامه استالین بر مزار لنین روان شوونیستی روسی را در لفافه غرور 32 برانگیخته شده يك ملت "عقب مانده" (دهقانی) برای مطرح کردن خود به عنوان يك قدرت در عرصه جهانی به نمایش میگذارد. استالین به عنوان يك رهبر فرهمند بیان آمال و آرزوها و غرور زنده شده پوپولیستهای روسی است.
- مزدك، اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد اول چاپ 33 دوم صفحه، 72
- مزدك، جلد اول، صفحه 3472
- مزدك، جلد اول، صفحه 3589
- مزدك، جلد اول، صفحه 3689
- مزدك، جلد اول، صفحه 63-3759
- تروتسکی حتی در نامه‌های مورخ 4 ژوئن 1920 در این رابطه مینویسد: "در سیاست بریتانیا 38 به به هیچ وجه یگانگی مطلق دیده نمیشود. و ما ظاهراً می
- توانیم پیدایش این یگانگی نظر را تعویق ببندازیم. از این نتیجه میشود که انقاب سویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً به منزله يك
- وسيله اصلي معامله ديپلماتيك با انگلستان امتياز آور است". مزدك، جلد چهارم، صفحه 28
- مزدك، جلد يكم، صفحه 3982
- مزدك، جلد يكم، صفحه 4089
- اي. اچ. كار، 1978، صفحه 41615
- 42- Rezun Miron. The Soviet Union and Iran, S. and N. International Publishers BV: Geneve. 1981. P. 18.
- در چند سال اخير دولت شوروي تاش نموده است که با انتشار مطالبی در رابطه با 43 سیاست‌های کمینترن در شرق به انتقاداتی که در سطح جهان بدین سیاستها گردیده است پاسخی (...گفته و پایه‌های تئوریک بحث‌های امروزی اتحاد شوروی را (راه رشد - دموکراسی تودهای و (The Comintern and the East) "تقویت نماید. دو جلد کتاب ه نامه‌های "کمینترن و شرق کمینترن و شرق نقدي بر نقد"
- (The Comintern and the East. A Critique of Critique)
- حدود هزار صفحه با کمک زبدهترین آکادمی‌سینهای روسی به چاپ رسیده است نویسندگان این نوشته سعی نموده‌اند که با هزار فریب و نیرنگ سیاسی ثابت کنند که تنها راه ممکن در شرق همان خط غالب بر کمینترن بوده است. جالب اینجا است که آکادمی‌سینهای روسی نیز مانند حزب 32 توده (و چپ مدعی مبارزه بر علیه حزب توده) سعی دارد که سلطانزاده را عنصری چپ‌نما که نظرات "انحرافی" داشته است معرفی کند. و حیدرخان را نماینده گرایش متعادل و انقلابی در حزب کمونیست ایران بشناساند. تقسیم کار جالبی است استالین اقدام به از بین بردن فیزیکی رفیق سلطانزاده کرد، و امروز نیز نویسندگان شوروی با تحریف بحثها و نظرات او دست به ترور شخصیت او به عنوان يك کمونیست میزنند
- " شوروی به غیر از دو کتاب یاد شده اخیراً آکادمی اتحاد " اقدام به انتشار نشریه‌های به نام مطالعات شرقی در اتحاد شوروی" کرده است. تا آنجا که از مطالعه 3 شماره اول این نشریه" میتوان درک کرد این نشریه به عنوان وسیله‌های برای تئوریزه نمودن سیاست خارجی شوروی در رابطه با کشورهای "جهان سوم" به چاپ میرسد. بحث‌های این نشریه نیز مانند دو کتاب ذکر شده بیشتر تئوریک بوده و با دیگر نوشته‌ها و نشریات منتشره توسط اتحاد شوروی به محتوایی تبلیغاتی فدائیان اکثریت یکی از کتاب‌های مذکور را در ایران
- و تهییجی دارند کاملاً متفاوتاند (ظاهراً ترجمه نموده است). قصد داریم اگر مجال یابیم در مقاله‌های جداگانه به بحث درباره دو کتاب مذکور بپردازیم
- مزدك، جلد ششم، صفحه 4482
- سلطانزاده در جریان ترورهای معروف دوران استالین همراه هزاران کمونیست دیگر به قتل 45 رسید (1928) برای اطاع بیشتر به مقدمه آثار سلطانزاده (3) به کوشش حکمت، شاکری،

کشاورز و گنجبخش انتشارات پادزهر 1984 رجوع کنید
"از کسانی که دچار قتل‌های انجام شده دوران استالین گشته است آورده شده و از او "اعاده حیثیت
گردیده است

- رزون میرون، 1981، صفحه 46286
 - مزدك جلد ششم صفحه 47113
 - مزدك جلد ششم صفحه 487
 - مزدك جلد ششم صفحه 4921
 - مزدك جلد اول صفحه 5096
 - مزدك، جلد ششم، صفحه 5197
 - مزدك جلد ششم صفحه 5298
 - مزدك، جلد ششم، صفحه 53104
 - هلن کررد و استوارت شروم، 1965، صفحه 224. 5433
 - هلن کرر و استوارت شروم 1965 صفحه 55225
 - رزون میرون 1981 صفحه 56287
 - رزون میرون، 1981 صفحه 57289
 - 58- Guide to the XII Plenum, ECCI, Sept. 1932, P,63.
 - کلودین جلد دوم 1975 صفحه 59382
 - کلودین، جلد دوم، 1975 صفحه 60291
 - کلودین، جلد دوم، 1975، صفحه 61395
- در زمان شروع جنگ سرد و تشکیل کمیونفرم بخود انتقاد نموده و اعام

البتة دیمیتریف بعداً 62
داشت که دیکتاتوری پرولتاریا همیشه به عنوان شکل سیاسی دوران گذار باید اعمال گردد
- کلودین، جلد دوم، 1975 صفحه 63461
- کلودین، جلد دوم، صفحه 64462

- * تعریف استالین از نیروهای مولده آنرا تقریباً به ابزار تولید و تکنولوژی تقلیل می
دهد. نقش عامل انسانی (کار)
شود. انسان) و دانش سازماندهی فرآیند کار کاما نادیده گرفته می
- * در تنظیم این مقاله از تحقیقات م. آتیه عضو هیئت تحریریه "نظم نوین" بهره گرفته شده است.

.....

فرمان دولتی بر روی پارچه



انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) در مسکو در 18 ژوئیه 1922 فرمانی صادر کرد
که طبق آن حزب کمونیست چین باید از شانگهای به کانتون منتقل می‌شد. هدف از این
اقدام تشویق همکاری با انقلابی‌های "بورژوازی" جنوب بود که بعدها به کومینتانگ
تبدیل شد. این اوکاز (فرمان) که روی تکه پارچه‌ای نوشته شده و در لباس نماینده
کمینترن، هنک سنیولیت، با نام مستعار فیلیپ و مارینگ (1883 – 1942) مخفی شده
بود، باید از مسیر سیبری به چین برده می‌شد. کمونیست‌های چین از تمام جنبه‌ها در برابر وی پاسخگو بودند. از ژوئیه
1922 حزب کمونیست چین رسماً عضو کمینترن بود و کمینترن تصمیم گرفته بود که چین هنوز آماده برقراری
کمونیسم نیست.

منبع: انستیتوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی - آمستردام

.....